

کارگران جهان متحد شوید



شعار های حزب در تهران صفحه ۱۸ اوت ۲۰۰۷ - مرداد ۱۳۸۶



کوروش مدرسی
۱۸ تیر جنبشی
که قربانی
ابهامات خود
شد
صفحه ۳

حضور قدرتمند گارد آزادی در شهر مریوان درگیری دو ساعته واحد ۲۲۲ با نیروهای جمهوری اسلامی

صفحه ۲

کوروش مدرسی

شکست ناسیونالیسم ایرانی و ملزومات عروج کمونیسم

در تاریخ هر جامعه مقاطع تعیین کننده ای هستند که در آن سرزمین سیاسی در آن جامعه شخم می خورد، نقش احزاب تغییر می کند و سنتهای اجتماعی جایشان را به یکدیگر می دهند... جامعه ایران در آستانه چنین تحولی است. محور این تغییر اجتماعی شکست ناسیونالیسم ایرانی پرو غرب در نمایندگی کردن تلاش مردم برای سرنگونی جمهوری اسلامی است. در مصاف با جمهوری اسلامی ناسیونالیسم ایرانی پرو غرب در مقابل ناسیونالیسم اسلامی شکست عظیمی خورد.

صفحه ۱۳

تعرض به معیشت مردم ممنوع! سه میه بندی بنزین باید لغو شود!

صفحه ۳

حسین مرادیکی (حمه سور)

رهبری سلبی - رهبری اثباتی شم رهبری کمونیستی در دوره انقلابی

متن کتبی بحث ارائه شده حسین مرادیکی هفته منصور حکمت این است که، در هفته منصور حکمت در تاریخ ۳ ژوئن ۲۰۰۷
مقدمه و معرفی بحث
ثانیا در تحولات سیاسی ای که در پیش است، این مساله و این متد دلیل انتخاب این تم برای بحث در از رهبری دیر یا زود روی میز ما
صفحه ۱۱

محمود صالحی و منصور اسالو باید فوراً آزاد شوند!

صفحه ۳۶

کمیته خارج کشور حزب:

۹ اوت روز اعتراض جهانی برای آزادی اسالو و صالحی

صفحه ۳۶

بهرام مدرسی

کمونیسم، چپ و سندیکالیسم

مدتی است که بحث در رابطه با کمونیسم امروز در ایران و خصوصیات آن در محافل گوناگون نیروهایی که خود را "چپ" میدانند در گرفته است. از کسانی که خود را فعال منفرد جنبش کارگری مینامند تا نیروهای سیاسی معین دیگر، سنت های توده ای - اکثریتی، چپ سنتی و فرقه ای و کل بستر عمومی که این "چپ" خود را در آن میابد، به ارزیابی کمونیسم در ایران پرداخته اند و به نقد آنچه که امروز بیان علنی و عمومی کمونیسم در ایران است میپردازند. توافق همه بدون استثنا این است که کمونیسم فعال امروز در ایران باید "کارگری" تر باشد و هر یک به نوعی تلاش میکنند این "کارگری تر" شدن را به این کمونیسم تحمیل کنند. این تلاش ضمن اینکه امروز خطابش الیت سیاسی و

بحث من این جا جواب دادن به این تحرکات است. تلاش خواهیم کرد نشان دهم آنچه که امروز چهارچوب عمومی این "نقد" را تشکیل میدهد، عقب افتاده، غیر کمونیستی و به این اعتبار راست و تلاشی برای تحمیل یک عقبگرد سیاسی به جریانی است که امروز بیان علنی کمونیسم در ایران است.

پیشاپیش اما لازم است به نکته ای پایه ای در این بحث اشاره کنم. تلقی من از نیروهایی که خود را "چپ"

صفحه ۴

منصور حکمت

کارگران، سندیکا، مجمع عمومی و هیات های نماینده

صفحه ۴

جلال برخوردار

مالکیت و آزادی، زنده باد آزادی

صفحه ۱۶

قابل توجه فعالین حزب در داخل کشور

صفحه ۳۶

آناهیتا شباهنگ

مردم در جدال با سه میه بندی بنزین

تری ایگلتن

فقط پینتر باقی مانده

سنت ادبی طولانی و غنی انگلیسی به انتها رسیده است.

صفحه ۲۰

ترور ابو امیر فرمانده گارد آمان کنگره آزادی عراق توسط نیروهای آمریکائی

*مصاحبه با سمیر عادل رئیس
کنگره آزادی عراق

*بیانیه حزب حکمتیست و پیام ها

در صفحات ۶، ۱۷، ۲۵



رحمان حسین زاده

حزب کمونیست ایران: دو روایت، دو تاریخ

(در رد تاریخ نگاری
ابراهیم علیزاده)

صفحه ۲۴

کوروش مدرسی

حزب کمونیست کارگری ایران؛ تناقضات درونی

صفحه ۷

بابک یگانه

حزب کمونیست کارگری و حماسه استقلال فلسطین!

جنگ داخلی اخیر در فلسطین و درگیری میان حماس و الفتح فلسطین به ارمغان بیاورند. این باز باعث صدور یکی از بیانیه های بیاد ماندنی حزب کمونیست کارگری شد. این بیانیه بیش از هر چیز افشاگر سیستم فکری ناسیونالیستی حزب کمونیست کارگری است که در آن استقلال میوه ممنوعه ای است که تنها کمونیست ها و

صفحه ۶

اعظم کم گویان

مولتی کالچرالیسم راسیسم وارونه است

صفحه ۲۱

عبدالله دارابی
تعرضات رژیم علیه مردم

صفحه ۱۷

نسرین پرواز

زندان ادامه دارد و من از "تواین" دفاع میکنم



اعلامیه فرماندهی گارد آزادی و کمیته کردستان حزب حکمتیست

عملیات بزرگ واحد ۲۲۲ گارد آزادی در داخل شهر مریوان

* ۲ ساعت حضور قدرتمند و نبرد واحد ۲۲۲ گارد آزادی با نیروهای نظامی و انتظامی جمهوری اسلامی

* همکاری جسورانه و فشرده مردم با رزمندگان گارد آزادی توطئه جمهوری اسلامی را ناکام گذاشت

این شکل در شهر حضور یابد و طرح تعقیب آنها را در هم بشکنند.

کمیته کردستان حزب حکمتیست و فرماندهی گارد آزادی ضمن قدردانی بی پایان از همکاری صمیمانه مردم و جوانان مبارز شهر مریوان با گارد آزادی، خواستار تعمیق و گسترش هر چه آگاهانه این پیوند بین گارد آزادی و مردم است. این پدیده لازم و ملزوم پیشبرد مبارزه انقلابی و توده ای ما تا سرنگونی جمهوری اسلامی است.

همچنین درود خود را نثار رزمندگان فداکار و کاردان واحد ۲۲۲ گارد آزادی میکنیم. اعلام میکنیم شما پیام آوران آزادی و برابری، شما پرچمداران رهایی جامعه، قدر قدرتی رژیم اسلامی را به مصاف طلبیدید. به جامعه و مردم نشان دادید که میتوان و باید این رژیم منحوس را سراسیمه و زمین گیر کرد و سرنگونی آن را تسهیل کرده و سرعت بخشید و با اراده آگاهانه و متشکل و با گسترش نیروی قدرتمند گارد آزادی پایان حاکمیت سیاه جمهوری اسلامی را تضمین کرد.

سرنگون باد جمهوری اسلامی

زنده باد جمهوری سوسیالیستی

زنده باد گارد آزادی

فرماندهی گارد آزادی و کمیته کردستان حزب حکمتیست

چهارم مرداد ۱۳۸۶ - (۲۶ ژوئیه ۲۰۰۷)

مقابله نظامی، توطئه جمهوری اسلامی را ناکام کردند. بیشک همکاری جسورانه مردم و جوانان و کاردانی و جسارت رزمندگان گارد آزادی طرح تعقیب سرکوبگران این رژیم سیاه را ناکام گذاشته و سالم به منطقه امن خود در شهر باز گشتند.

حضور موثر گارد آزادی در شهر مریوان انعکاس گسترده ای داشته است. در شرایطی که جمهوری اسلامی در همین هفته با اعلام حکم اعدام دو فعال مدنی و رسانه ای و دستگیری فعال کارگری و دستگیریهایی دیگر در صدد تحمیل رعب و وحشت بر مردم شهر مریوان است، اجرای این عملیات و حضور پیشروان مبارزه مردم، یعنی مبارزین گارد آزادی بر ارتقا روحیه مبارزاتی مردم تاثیر بسزایی داشته است. گامهای مردم را برای اجرای اعتراض عمومی روز دوشنبه گذشته استوارتر کرد. خلیپها در شهر معتقدند که آزادی سریع سه تن از دستگیر شدگان هفته گذشته، مدیون حضور موثر گارد آزادی و اعتراض عمومی دوشنبه مردم بوده است. در سطح شهر صحبت از حضور گسترده نیروی مسلح گارد آزادی و جسارت و کاردانی و مقابله آنها با نیروهای سرکوبگر به گرمی ادامه دارد.

همچنین طبق اخبار دریافتی این عملیات سراسیمیگی در صفوف نیروهای جمهوری اسلامی را گسترش داده است و در میان آنها هنوز این موضوع داغ مطرح است که گارد آزادی چگونه توانسته است در این ابعاد و به

بگذارند. جوانان و مردم جسور از هیچ همکاری دریغ نکردند. با این وجود اولین رو در رویی با مزدوران جمهوری اسلامی در یکی از کوچه های محله دارایی اتفاق افتاد. برای عقب راندن سرکوبگران جمهوری اسلامی اعضای مسلح گارد آزادی به طرف مزدوران رژیم و از جمله مزدور شناخته شده هیوا تاب آتش گشودند. به دنبال تیر اندازی واحد گارد آزادی نیروهای انتظامی عقب نشستند. رفقای گارد آزادی به سرعت مسیر را طی میکردند. اما نیروهای نظامی و انتظامی در بعضی مسیرهای اطراف عملیات بسیج شده و در محلات مختلف تعقیب را ادامه دادند. جنگ و تعقیب و گریز به محله لیلاخی ها و مسیر چهار راه بایه و تا فلکه استادبوم کشیده شد. در فلکه استادبوم یکی از مزدوران محلی به نام (خالد احابنا اهل روستای نی) با تهدید یکی از رفقا روبرو شده و نتوانست دست به اقدامی بزند. جوانان و مردم وقتی که متوجه ماجرا میشوند به حمایت از واحد گارد آزادی وارد عمل میشوند. با تجمع و ایجاد سد معبر در مقابل وسایل نقلیه نیروهای رژیم موقعیت دور شدن از تعقیب سرکوبگران جمهوری اسلامی را برای رفقای گارد آزادی فراهم میکنند. به این شکل حدود دو ساعت در منطقه وسیعی از شهر مریوان پرچمداران جسارت و مبارزه و پیام آوران آزادی و برابری، کوچه به کوچه و خیابان به خیابان در جنگ و تعقیب رو در رو در حال

رفتند. حضور واحد گارد آزادی با شادی و استقبال گرم جمعیت حاضر روبرو شد. در این قسمت و در میان جمعیتی بیشتر، همان اطلاعیه ها و ادبیات و سی دی ها پخش شد. بحث و گفتگو در مورد وضعیت کنونی، راه مقابله با جمهوری اسلامی و ضرورت تشکیل گارد آزادی مطرح شد. بعد از حضور موثر و موفق در میان جمعیت، مقطع پایان ماموریت و بازگشت به محله های امن واحد سر رسیده بود و واحد ۲۲۲ گارد آزادی محل را ترک کردند.

چنین حضور قدرتمند و در دو قسمت حساس و مرکزی شهر موجب ترس و نگرانی مقامات رژیم میشود. نیروهای انتظامی و نظامی جمهوری اسلامی به تکاپو میافتند و بسیج میشوند. تعقیب واحد ۲۲۲ گارد آزادی را شروع میکنند. اعضای واحد گارد آزادی در موقع ترک محل عملیات دوم و قصد بازگشت به محیط امن و عادی در شهر، متوجه تعقیب نیروهای انتظامی جمهوری اسلامی شدند. واحد گارد آزادی طبق سیاست درست و تاکتونی خود به منظور اجتناب از نظامی شدن فضا به فکر آن بودند تا آنجا که ممکن است از درگیری نظامی پرهیز کنند و با ابتکارات لازم حلقه تعقیب و مراقبت مزدوران جمهوری اسلامی را درهم بشکنند. به همین دلیل با همکاری بیدریغ مردم و با استفاده از وسیله نقلیه میخواستند به سرعت دور شوند و تعقیب و گریز سرکوبگران جمهوری اسلامی را ناکام

روز بیست و هشتم تیر ۱۳۸۶ شهر مریوان و مردم تشنه آزادی آن به مدت ۲ ساعت، شاهد ابراز وجود قدرتمند گارد آزادی و نبرد قهرمانانه رزمندگان آن با سرکوبگران جمهوری اسلامی بودند.

واحد ۲۲۲ گارد آزادی در حرکتی هدفمند بار دیگر به میان مردم رفت تا پیام آزادی و برابری و رهایی از حاکمیت جمهوری اسلامی را به میان آنها ببرد. راه موثر مبارزه با جمهوری اسلامی و تعرضات اخیر آن و گرد آمدن حول حزب حکمتیست و گارد آزادی را با مردم در میان بگذارد. به این منظور از مدتی قبل بار دیگر طرح ریخته شد و آمادگیهای لازم مهیا شد. شب ۲۸ تیر زمان دیدار با مردم و حضور در میان آنها بود. طرح در دو مرحله و در دو قسمت پرجمعیت شهر اجرا میشد.

مرحله اول گارد آزادی در کافه ای در نزدیکی پادگان شهر در میان جمعیت حضور یافتند و با مردم وارد گفتگو شدند. در میان شور و شعف حاضرین اطلاعیه های حزب حکمتیست و گارد آزادی و تراکت فرکانس تلویزیون پرتو و سی دی های سخنرانی منصور حکمت و کورش مدرسی توزیع شد. با پایان ماموریت در این قسمت، مرحله دوم عملیات گارد آزادی شروع شد. واحد ۲۲۲ گارد آزادی به سرعت به قلب شهر و به قهوه خانه دیگری در منطقه فرمانداری که در عین حال به مراکز نظامی و انتظامی رژیم نزدیک است،

درود بر واحد ۲۲۲ گارد آزادی مریوان

پیام رحمان حسین زاده (دبیر کمیته کردستان حزب حکمتیست)

سرکوبگران جمهوری اسلامی بود. این تجربه و دستاوردهای مثبت آن را بکار میگیریم و گسترش میدهم. این تجربه جسورانه بیاد ماندنی است.

درود بر رزمندگان واحد ۲۲۲ گارد آزادی

زنده باد گارد آزادی، پیام آوران آزادی و برابری

رحمان حسین زاده

دبیر کمیته کردستان حزب حکمتیست

چهارم مرداد ۱۳۸۶ - (۲۶ ژوئیه ۲۰۰۷)

گسترش داده است، در شرایطی که در شهر مریوان هفته گذشته با اعلام احکام اعدام و دستگیریهایی متعدد فعالین سیاسی و مدنی و کارگری در صدد مرعوب کردن جامعه برآمده است، بسیار با اهمیت بود. درست در این شرایط شما قلدری این رژیم را زیر سؤال بردید. به درجه قابل توجهی فضای ارعاب را در مریوان عقب زدید، روحیه و امید مردم را در اعتراض عمومی روز دوشنبه گذشته تقویت کردید. اینها دستاوردهای با ارزش ابتکار جسورانه واحد ۲۲۲ گارد آزادی و همبستگی عملی جوانان و مردم در آن شب نبرد با

نیابت از جنبش آزادیخواهی و از جانب صفوف حزب حکمتیست و دوستداران گارد آزادی عملیات بزرگ و جسورانه تان را بستاییم و انجام آن را به شما و جوانان و مردم آزادیخواه مریوان صمیمانه تبریک بگویم.

عزیزان

تصمیم هدفمند شما برای حضور مسلحانه در شب بیست و هشتم تیر در میان مردم به منظور تقویت ارتقا روحیه مبارزاتی و قوت قلب دادن به جنبش اعتراضی در شرایطی که جمهوری اسلامی از هر سو و در سراسر ایران تعرض خود را علیه مردم

این و یا آن گوشه کشور علیه جمهوری اسلامی در جریان است. رمز پیوند عمیق فعالیت و ابراز وجود گارد آزادی و اعتراض حق طلبانه کارگران و مردم در همین جا نهفته است. حمایت بیدریغ و قابل تحسین جوانان و مردم مریوان در نبرد شب بیست و هشتم تیر دوشادوش شما علیه سرکوبگران جمهوری اسلامی ریشه در این حقیقت دارد. جسارت و ابتکار مبارزاتی اخیر همکاری مردم بیشک از نظر هر جریان و انسان حق طلبی که مسئله اش تسهیل سرنگونی جمهوری اسلامی باشد، ستودنی است. لذا به خود اجازه میدهم به

واحد ۲۲۲ گارد آزادی

پرچمداران رهایی و آزادی و برابری

حضور موثر و جسورانه شما در داخل شهر مریوان، عملیات بزرگ و مبتکرانه مقابله با تعقیب و توطئه سرکوبگران جمهوری اسلامی توسط واحد رزمنده شما در شب بیست و هشتم تیر، تجسمی از اعتراض و مبارزه بی آمانی است که در عمق جامعه برای کوتاه کردن دست جمهوری اسلامی از سر مردم در جریان است. عزم و اراده شما، برخاسته از عزم و اراده جنبش و اعتراض حق طلبانه ایست که روزمره در

۱۸ تیر

جنبشی که قربانی اهداف مبهم خود شد!

گفتگو با کورش مدرسی

محمد فتاحی: زمینه های شروع جنبشی که ۱۸ تیر در سال ۱۳۷۸ سر آغاز آن بود چیست؟

کورش مدرسی: ۱۸ تیر شروع پایان دو خرداد بود. دو خرداد پرچم تغییر رژیم از درون بود، چه در سطح عمومی جامعه و چه در میان روشنفکران و احزاب سیاسی. فلسفه جنبش دو خرداد و کل ابواب جمعی آن چه در داخل حکومت و چه در خارج از حکومت (یعنی آنهایی که ما به آنان اپوزسیون طرفدار رژیم می‌گفتیم) همین بود.

قرار بود دولت دو خرداد که هیات مجریه و هیات مقننه را در دست داشت به رهبری سید خندان و در چهارچوب خود رژیم مردم را به خواسته های شان برساند. ۱۸ تیر شروع ریزش این دیوار توهم بود. ۱۸ تیر شروع پروسه مرگ جنبش دو خرداد بود. معلوم شد که در چهارچوب جمهوری اسلامی نمیتوان به جایی رسید.

۱۸ تیر نقطه ای است که جنبش سرنگونی قدم پیش می‌گذارد و از آن پس دیگر به اسم خود حرف میزند. در این جنبش دانشجویان دست به اعتراض میزنند و با سرکوبی خونین مواجه شدند. دو خرداد در حکومت نه تنها مقابل این تعرض آشکار نه ایستاد بلکه با پرچم مبارزه با "افراطیون" گناه سرکوب خونین دانشجویان و مردم توسط همپالکی های خود در رژیم شان را به گردن خود دانشجویان انداختند.

محمد فتاحی: از آن رویدادها هشت سال می‌گذرد. مهمترین تغییرات جامعه ایران در طی این مدت زمان کدام هستند؟

کورش مدرسی: بحث مفصلی

است که در این فرصت به همه آنها نمیشود پرداخت. اتفاقات مهمی در صحنه سیاست ایران رخ داده است. این رویدادها بعضاً برگشت ناپذیر هستند.

اگر با کمی فاصله به جامعه ایران نگاه کنید، میبینید که از ۱۸ تیر یک جنبش سرنگونی پیش می آید. این جنبش اما نمیدانست دقیقاً کدام سرنگونی و چگونه سرنگونی ای را میخواهد. در این جنبش از راست ناسیونالیست پرو غرب تا طرفداران جبهه ملی و اکثریت و تا چپ شرکت داشتند. افق فصل مشترک یا مخرج مشترک این ها یعنی ابهام کامل بود. این ابهام جنبش سرنگونی زاده شده در ۱۸ تیر را قربانی گرفت.

دلایل این ناکامی را باید البته باید جنبش اپوزسیون راست جامعه دید. این بخش از اپوزسیون شامل انواع نیروهای سیاسی راست جامعه، از جمله مشروطه خواهان و سلطنت طلبان، جبهه ملی، جمهوری خواهان لائیک، و لشکر روشنفکران و ژورنالیست های این جنب جنبش سرنگونی را بدو در محدوده دو خرداد و سپس در توهم نیروی نجات بخش غیبی (آمریکا یا یک انقلاب مقدّر) نگاه داشتند. پرچم رفرا ند، پرچم امید به تحریم اقتصادی و فشار آمریکا، امید ارتش بجای سپاه پاسداران، امید به آخوند خوب بجای آخوند بد و ... امید به همه چیز جز ضرورت سازمان یابی و اتحاد مردم و دست بردن شان به قدرت. در این میان همه فرصت و امکانی که مردم بتوانند در آن قدرتمند و متشکل و آگاه شوند به کنار گذاشته شد و بجای آن توسل به "شلوغی" صرف و دخالت امریکا محور شد.

جنبش سرنگونی که در ۱۸ تیر با همین تصویر متولد شد و خود قربانی شکست این تصویر شد. به این دلیل که مردم روشن نبودند و زور ما برای اقناع مردم به حقانیت سیاست خود، کفایت نکرد. مبارزه علیه توهم رفرا ند، مبارزه علیه توهم امریکا، مبارزه علیه ناسیونالیسم و قوم پرستی و مبارزه برای اینکه باید متشکل شد، باید سازمان پیدا کرد و باید قدرتمند شد همه عرصه هایی بود که ما در راس آن بودیم در مقابل این اپوزسیون ما با صدای رسا استدلال کردیم که سرنگونی با این گونه پرچم ها به سرانجام نخواهد رسید. همان موقع گفتیم که جنبش و اعتراض موجود در خیابانها فروکش خواهد کرد به این دلیل که پرچمی که در دست دارد یک پرچم "پاره" است و ابزاری و افقی که در مقابل مردم قرار میدهد با نیازمندی های سرنگونی تام و تمام جمهوری اسلامی خوانائی ندارد.

اما نیروی ما در مقابل خیل گسترده رسانه های حامی این اپوزسیون از BBC تا کل تلویزیونهای لس آنجلس، در مقابل قافله عظیم شخصیتها و هنرمندان و سنتهای ریشه دار در جامعه، نتوانست منشور سرنگونی را به پرچم جنبش سرنگونی تبدیل سازد.

امروز با بن شکست این تصویر، با شکست امید به امریکا، مردم احساس ضعف میکنند بدون اینکه بطور واقعی در مقابل رژیم ضعیف تر شده باشند. رژیم احساس قدرت میکند بدون اینکه واقعاً قوی تر شده باشد.

در یک نگاه، به نظر من بارز ترین وجه ۱۸ تیر امروز ابهاماتی بود که این جنبش قربانی خود کرد. البته

یا دو ماه شاید خود را آرام نگاه دارد. اما در پیچ بعدی در مقابل تعرض بعدی رژیم با پاسدار و مامور رژیم سینه به سینه خواهد ایستاد. این مردم مجبور به اعتراض اند. پایه های این اعتراض در جامعه بدون وقفه میجوشد.

سوال این است که آیا این اعتراضات میتواند به یک خیزش دیگر علیه جمهوری اسلامی تبدیل گردد؟ این پدیده، دیگر تضمین شده نیست. این کار یک حزب، کار حزب ما، کار فعالین کمونیست، کار رهبران طبقه کارگر، کار رهبران و آزادخواهان، کار رهبران جنبش زنان و کار رهبران جنبش حق انسان است که چنین تحولی را تضمین کنند. این اتفاق خود بخودی رخ نمیدهد. حتی وقتی که اعتراض عمومی برای سرنگونی جمهوری اسلامی بالا بگیرد بدون رهبرانی که پرچم و ملزومات پیروزی را میشناسند این اعتراضات فروکش پیدا خواهد کرد و سیکل دیگری مشابه ۱۸ تیر طی خواهد شد.

بهر صورت پایه های یک جنبش سرنگونی در جامعه فراهم است، جامعه ایران آبستن اتفاقات جدید، آبستن انقلاب جدید است. اما اینکه چنین انقلابی متولد می‌گردد و جنس این انقلاب چه خواهد بود دیگر کاملاً به همت طیف مورد اشاره من و در راس آن فعالین کمونیست و طبقه کارگر و فعالین حزب حکمتیست بستگی دارد. تلاش ما این است که این طیف متشکل و وسیع تر گردد.

گفتگوی تلویزیون پرتو با کورش مدرسی درباره سالگرد ۱۸ تیر ۳۰ ژوئن سال ۲۰۰۷ - این گفتگو توسط محمد فتاحی پیاده و توسط مصطفی اسدپور ادیت و تنظیم شده است.

اعتراض به تنهایی کافی نیست. باید متشکل شد، باید مبارزه

موثری را علیه این تعرض سازمان داد. باید متشکل شد، کمیته ها و نهاد های خود را در محلات و دار کارخانه ها سازمان بدهید. به هم نزدیک شوید، دست در دست هم بگذارید، فضای محله و کارخانه را علیه جمهوری اسلامی و دم و دستگاه سرکوب و تحمیق آن برگردانید، این سیاست رژیم را به شکست بکشید!

کارگران!

فشار این تعرض رژیم بیش از هر کس بر کرده کارگر و خانواده او سر شکن خواهد شد و بیش از هر بخش از جامعه به فقر و بیکاری رانده خواهد شد. اما در همان حال این طبقه کارگر است که بیش از هر بخش دیگر جامعه میتواند کمر رژیم را بشکند. یک اعتراض کارگران صنایع کلیدی نظیر نفت، برق، نقلیه عمومی، گاز، ماشین سازی ها و غیره رژیم را به هزیمت میکشد.

کارگران نفت، برق، آب و صنایع کلیدی!

اشتباه نکنید. دست به کلاه خود نگیرید. این باد کلاهی بر سر کسی باقی خواهد گذاشت. فریب کسانی که میگویند فعلاً لازم نیست کاری کرد و یا از طریق سازش با رژیم میخواهند نمادی برای کلاه خود بیافند را نخورید، بقیه طبقه کارگر و مردم زحمتکش را تنها در این میدان نگذارید. به این اعتراض به پیوندید!

تعرض به معیشت مردم ممنوع!

سهامیه بندی بنزین باید لغو شود!

رژیم جمهوری اسلامی برای تامین مخارج خود بار دیگر دست به سفره مردم و بویژه مردم زحمتکش ایران برده است. واکنش به حق مردم در اعتراض به این اقدام بیشرمانه رژیم تعداد زیادی از شهر های ایران را در بر گرفته است.

مردم!

یک چیز روشن است. این رژیم از قبل سفره خالی بخش اعظم مردم شریف و زحمتکش جامعه خود را تامین میکند. کل دستگاه سرکوب تحمیق این رژیم از همین طریق تامین میشود. به قیافه آخوند و طلبه و پاسدار و بسیجی و سایر گله های این رژیم نگاه کنید، اینها از قبل دست بردن به سفره خالی شما و از زندگی زیر خط فقر اکثریت این جامعه زنده هستند. نان مفتی که اینها میخورند از سفره و از امروزه و آینده خانواده شما ربوده شده است. نباید این اجازه را داد! باید جمهوری اسلامی و کل دستگاه مفت خور زالو صفت آن را عقب زد. خونی در بدن ما و کودکان مان نمانده که اینها بمکنند. رژیم اگر کمبود بودجه دارد باید آن را قبل حوزه و مسجد و دستگاه سرکوب و تحمیق خود به پردازد و نه از کیسه ما!

مردم!

کمونیست ها!

امروز یکی از آن مقاطعی است که کمونیسم میتواند باید به عنوان لولای اتحاد مردم، محمل قدرت و اعتراض مردم عروج کند. جامعه بیش از هر زمان دیگری به ما نیاز دارد. کمیته های کمونیستی و واحد های گارد آزادی را تشکیل دهید، ابتکار سازمان دادن، متحد کردن و رهبری این اعتراض را بدست بگیرید. با ما تماس بگیرید و مبارزه خود را متشکل تر و سراسری تر کنید.

با خواست لغو سیاست جیره بندی و ممنوعیت تعرض به معیشت مردم این رژیم جنایتکار را عقب بنزیم.

مرگ بر جمهوری اسلامی

زنده باد جمهوری سوسیالیستی

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

۶ تیر ۱۳۸۶

سندیکا، شورا و جنبش مجمع عمومی

پاسخ به سؤالاتی در باره مجمع عمومی کارگران، هیأت نمایندگی، سندیکا و اتحادیه توضیح: تاریخ دقیقا معلوم نیست اما بحث مربوط به مباحثات زمستان سال ۱۳۶۶ در حزب کمونیست ایران است. سؤالات در متن ذکر نشده‌اند اما بحثها روشن‌اند و در پاسخ، می‌توان سؤالاها را هم تشخیص. کلمات داخل کروسه و عنوان او از کمونیست است.

سؤال ۱ - [مجمع عمومی] آنقدر طبیعی است که برای هیچکس نمیتوان بخاطر راه انداختن آن پاپوش دوخت. هیچ رژیم نمیتواند با مجمع وسیع کارگران همان رفتار سرکوبگرانه و پلیسی‌ای را بکند که به یک هیأت نمایندگی، هسته مخفی یا هیأت مؤسس اتحادیه مخفی میکند. مجمع عمومی شکل ایده آل به میدان آمدن کارگر بصورت متشکل و علنی است، یعنی به آن شکلی که قدرت کارگر به معنی واقعی کلمه به نمایش در می‌آید. کارگر منفرد در هسته مخفی زور بیشتری از دانشجوی منفرد در هسته مخفی ندارد. اما کارگر مجتمع در مجمع عمومی یک قدرت واقعی است، چرا که کارگر در علنی بودن و توده‌ای بودن حرکتش است که میتواند بعنوان کارگر قد علم کند.

سؤال ۲ - هیأت نمایندگی کارگری، فی‌نفسه هنوز تشکل توده‌ای کارگری نیست. چون نه یک ساختار ماندگار ایجاد میکند و نه ظرفی برای توده کارگران (که عضو هیأت نمایندگی نیستند) تعریف میکند. شک نیست که تحمیل نمایندگان خود به کارفرما و دولت، گرفتن نوعی مصوبیت دوفکتو برای آنها در مقابل رژیم (بعنوان کسانی که وکیل کارگرانند و باید از منفعت آنها دفاع کنند)، شناساندن چهره‌های کارگری و تبدیل آنها به رهبران عملی در مقیاس سراسری، حمایت توده‌ای از نمایندگان و غیره، همگی طبقه کارگری را که از حداقل تشکل توده‌ای محروم است در صحنه مبارزه قوی تر میکند و بسیار مفید است. اما این هنوز سؤالی را که یک فعال کمونیست کارگری در جنبش کارگری جلوی خود گذاشته است پاسخ نمیدهد. سؤال اینست: چگونه میتوان ظرفی، تشکیلاتی، برای شرکت و ابراز وجود متحدانه و ادامه کار توده کارگران ساخت. هیأت نمایندگی بالأخره هیأت نمایندگی است. هر قدر هم که مورد حمایت کارگران باشد، هنوز یک هیأت برگزیده از میان کارگران است که پشتش به یک سازمان کارگری استوار نیست. هیأت نمایندگی کارگری در ایران، با سران اتحادیه‌ها در اروپا هم‌ارز نیستند، چون بطور واقعی به نیابت از یک "سازمان کارگری" جلوی کارفرما قرار نگرفته‌اند. داشتن رأی اعتماد کارگران، و یا جوابگو بودن به کارگران، هنوز جای داشتن حمایت و رأی یک سازمان دایر کارگری را نمیگیرد. اگر هیأت نمایندگی کارگری را توقیف کنند، کارگر هنوز با همان سؤال قدیمی روبروست: چکار کنیم؟ ظرف اعتراض متشکل من چیست؟ کجا بروم؟ جنبش مجمع

عمومی موضوع را از زاویه دیگری مطرح میکند. اجتماع کردن، پای یک تصمیم را جمعا امضا کردن، جمعا اعتراض کردن و جمعا پاسخ خواستن، مناسب‌ترین شکل مبارزه در شرایط ایران امروز است. واضح است که در این سنت هم کارگران نماینده انتخاب میکنند. اما این نمایندگان پشتشان به مجمع عمومی کارگری، به تصمیمات آن و به قابلیت جمع مجدد آن گرم است. جنبش مجمع عمومی قدم اول، و سنگ بنای، جنبش شورایی است.

سؤال ۳ - شوراهای کارگری در انقلاب ۵۷ اساسا کمیته‌های کارخانه بودند و نه شورا به معنایی که جنبش شورایی مد نظر دارد، یعنی جنبشی که اجتماع (مجمع عمومی) کارگران در یک واحد، سلول پایه آن است. شوراهای کارگری دوران انقلاب، کمیته‌هایی متشکل از نمایندگان از کارگران بود. بنظر من آن نوع شوراها، یعنی کمیته‌های کارخانه، مطمئنا دوباره عروج میکنند. بنظر من این نهاد با این واقعیت خوانایی داشت و هنوز دارد که جنبش کارگری ایران یک الیت سیاسی و یک بافت رهبری عملی غیر رسمی دارد که هیچوقت این امکان را نداشته‌اند در یک ساختار اتحادیه‌ای پایدار به رهبران رسمی و مسئولان اتحادیه‌ای تبدیل بشوند. تلاش برای راه‌اندازی تشکلهای کارگری و بخصوص برای تأمین رهبری کارگران در جدالهای جاری با دولت و کارفرما در خون اینهاست. بمجرد اینکه تناسب قوا اجازه بدهد این رفقا در سطح کارخانه‌ای و حتی فراکارخانه‌ای یک شکل علنی به وحدت عمل مبارزاتی خود میدهند و نوعی رهبری عملی و علنی برای کارگران تشکیل میدهند. این جنبش اتحادیه‌ای نیست. رادیکال‌تر از آن است، سوسیالیست است. اما جنبش شورایی هم نیست، چون اساسا، با الهام قوی از سنت اتحادیه‌ای، به نمایندگی کردن کارگران در مقابل دشمن معطوف است و نه به خود-سازمانیابی توده کارگری برای ابراز وجود طبقاتی و اعمال حاکمیت (که بنیاد جنبش شورایی است). اینکه وضعیت انقلابی و فرار سرمایه داران و مصادره‌ها در انقلاب ۵۷ این کمیته‌ها (شوراها) را به قلمرو کنترل کارگری کشید هنوز تغییری در این واقعیت نمیدهد که اساس کار اینها نمایندگی کردن کارگر در قبال دولت و کارفرما بود و نه بدست گرفتن قدرت یا اداره امور جامعه. بنظر من این جنبش شورایی نوع سال ۵۷، که همانطور که گفتم شاید جنبش کمیته‌های کارخانه عنوان بهتری برای آن بود، منعکس کننده این واقعیت است که جنبش کارگری در ایران بسرعت رادیکال میشود و از کنار ایده‌های سندیکایی عبور میکند، بدون

زدن به آن بسته است. بله چپ است. اما عملی‌ترین روش است.

در مورد سندیکا و ایده "یک چیزی بگویند که بشود گرفت" چند کلمه بگویم. اولاً، سندیکا آلترناتیو شورا نیست، شورا هم مزاحم ایجاد سندیکا نیست. اینکه چرا در ایران سندیکای مستقل از دولت نداریم، سؤالی است که پاسخش را باید جنبش سندیکایی پیدا کند و برای همه ما توضیح بدهد. اگر از من بپرسند، میگویم در ایران سندیکالیسم یا نمیگردد برای اینکه سندیکا، بخصوص در دوره و زمانه ما محصول جنبش عمل مستقیم کارگری نیست، بلکه جزئی از یک مدل اداری-سیاسی در جامعه است. سندیکا بخشی از یک توازن و حتی توافق وسیعتر در جامعه میان دو سوی خرید و فروش نیروی کار در بازار است. سندیکا بعنوان بخشی از یک رژیم و نظام سیاسی خاص امکان شکفتن و تداوم داشتن دارد. بدون پارلمان، بدون سوسیال دموکراسی، بدون تقدس بازار، بدون سنت قوی قانونگرایی بورژوازی در جامعه، بدون ثبات سیاسی و بطور خلاصه بدون یک مجموعه روابط سیاسی، اداری و حقوقی در جامعه که اتحادیه کارگری بخش موجه و پذیرفته شده‌ای از آن تعریف شده باشد، سندیکاسازی راه بجایی نمیرد. حتما بعضی در نقد این نظر مثال سندیکاهای انقلابی در برخی کشورهای دیکتاتوری و یا اتحادیه‌های آفریقای جنوبی را پیش خواهند کشید. اما این مثالها مربوط نیست، چون قرار بود دوستان سندیکاساز ما شدنی بودن و "قابل گرفتن" بودن سندیکاهای متعارف را نشان بدهند. شک دارم کسی بتواند اجازه سندیکای انقلابی را از مسئولین و مامورین تقسیم معجون جامعه مدنی در ایران بگیرد.

با اینحال هر فعال جنبش کمونیسم کارگری مدافعان سندیکا را تشویق میکند که اگر چیزی را میشود "گرفت" حتما بگیرند. قبلا هم گفته‌ام، ما هیچ دو خشتی که کارگران روی هم گذاشته باشند را بر نمیچینیم. ما آلترناتیو خود را تبلیغ میکنیم و میکوشیم کارساز بودن و عملی بودن آن را نشان بدهیم، کاری که انتظار داریم سندیکائی‌ها هم بکنند.

سؤال ۵ - بنظر من ابدا ما نباید برخوردارمان را به اتحادیه‌گرایی در کشورهای جهان سوم تند کنیم. یادمان باشد داریم در مورد طبقه کارگری حرف میزنیم که در قلمرو سیاسی و اقتصادی بشدت تحت سرکوب و حمله است و به زور از حداقلی از تشکل برای ابراز وجود صنفی و سیاسی برخوردار است. نشان دادن ناتوانی تاریخی اتحادیه‌ها بنظر من باید با ارجاع به سنت اروپا و آمریکا انجام بشود.

از آرشو کورش مدرسی - منتشر شده در "منتخب آثار منصور حکمت، ضمیمه ۱، انتشارات حزب کمونیست کارگری - حکمتیست، ژوئیه ۲۰۰۶ - صفحات ۱۹۳ تا ۱۹۶

در مورد جنبش کارگری میشود، شما متوجه نقدی و یا متوجه کردن مخاطبینشان به نیروهای مختلف سیاسی در جنبش کارگری نیستید؟ حداکثر "مرزبندی" که شما از طرف این نیروهای چپ میبینید از دوحال خارج نیستند. یا شما "کارگری" هستید و نیستید و یا اینکه "رژیمی" هستید و نیستید. مرز بیشتری در بحث این دوستان در رابطه شان با جنبش کارگری نمیبینید!

برای کمونیسم اما خود این نیروهای "چپ" نمایندگان گرایش معینی در جنبش کارگری هستند. "سوسیالیستی" خواندن هر آنچه که امروز تحت عنوان مباره کارگری اتفاق میافتد بیانگر تعلق به گرایشی است که امروز متاسفانه در میان فعالین جنبش کارگری دست بالا را دارد. سندیکالیسم! و محدود و تنگ کردن سنگر مبارزات اقتصادی طبقه کارگر!

یک لحظه تصور کنید آن کمونیسمی که امروز در محافل سیاسی چپ دست بالا را دارد و نمایندگی میشود، با همان قدرت در جنبش

اینکه یک سنت حزبی کمونیستی کارگری شورایی در سطح جامعه قد علم کرده باشد و به این رادیکالیسم کارگری امکان جبهه‌گیری سیاسی در قبال مسأله دولت و حاکمیت را بدهد. این جنبش ماتریال جنبش شورایی در ایران است، اما بخودی خود هنوز خود آن نیست. سنت شورایی باید آگاهانه بدرون جنبش کارگری ایران برده شود و برای آن تبلیغ شود. باید فعالین کمونیسم کارگری در ایران فعالین جنبش شورایی باشند. به معنی جنبش خود-سازمانیابی وسیع طبقه کارگر برای دخالت در سرنوشت جامعه و در امر قدرت و اداره امور.

سؤال ۴ - اتفاقا تمام زیبایی جنبش مجمع عمومی در همین است که چپ است بدون آنکه تخیلی باشد. چپ است و از همه آلترناتیوها شدنی تر است. چپ است برای اینکه توده وسیع کارگران را به میدان میکشد. شدنی تر است برای اینکه بجای اینکه تشکل کارگری را به رضایت دولت و سازمان امنیت و تساهل رئیس جمهور و بلند شدن رهبر از دنده مدنی، گره بزند، بجای اینکه برای راه اندازی اش رهبران کارگری را به جلسات پنهانی فراخواند و به خطرشان بیاندازد، بجای اینکه اساسنامه‌های من در آوردی و مقررات دلخواهی وضع کند و برود و بیاید تا رضایت گرایشات را جلب کند، از کارگران میخواهد که جلوی چشم دولت و کارفرما دقایقی چند در کانتین جمع شوند و راجع به یک موضوع نظرشان را بگویند و حکمی را تصویب کنند که بشود بنام کارگران و با مسئولیت همه کارگران و بعنوان مطالبه همه کارگران جلوی مقامات گذاشت. هیچ نیرویی در دنیا نمیتواند مانع جمع شدن علنی کارگران ناراضی یک واحد برای چاره‌جویی بشود. در این روش دست دولت و کارفرما بسته تر است. کسی را نمیتوانند انگشت‌نما و اخراج کنند. به کسی نمیتوانند اتهام توطئه‌گری بزنند، کارگر را نمیتوانند تک گیر بیاورند و بترسانند، نمیتوانند رهبر و فعال کارگری را منزوی کنند و بکوبند. چون حرف حرف مجمع عمومی است.

جنبش مجمع عمومی یعنی جنبشی که سعی میکند در هر واحد و کارگاه مجمع عمومی راه بیاندازد و خواست کارگران را به مصوبه رسمی آن تبدیل کند و اجتماع کارگران را به ضامن اجرایی آن تبدیل کند. یک عمل طبیعی و نسبتا عملی (تجمع فیزیکی کارگران) فوراً سنگ بنای یک تشکیلات توده‌ای و یک اراده واحد میشود. برای جنبش شورایی این یک نقطه شروع واقعی است. برای مبارزات جاری، این یک ظرف بسیار مناسب تأمین رهبری و بسیج و متحد کردن صفوف کارگران است. نفس این تجمع نوعی آکسیون و قدرت‌نمایی علنی کارگران محسوب میشود و روحیه بخش است. از همان ابتدا همه چیز علنی و شرکت در آن برای هر کارگر در هر استنطاقی قابل دفاع است. دست دولت برای برهم زدن و انگ

سیاسی مختلف در جنبش کارگری برای این چپ حداقل فعلایی معنی هستند. جنبش کارگری و مبارزات آن برای این نیروها اول و آخر "کمونیسم" و سوسیالیسم" شان است. مستقل از اینکه هر یک به چه شکلی این حکم را فرموله میکنند، کنه مطلب برای همه آن‌ها همین است. مبارزه کارگری و یا جنبش کارگری برابر با کمونیسم و سوسیالیسم قرار داده میشود.

جنبش کارگری اما خطوط سیاسی مختلفی را در خود دارد. جنبش‌های اجتماعی مختلف نمایندگان متفاوتی دارند. کمونیست‌ها به این اعتبار درست به اندازه رفرمیست‌ها، سندیکالیست‌ها، فاشیست‌ها، لیبرال‌ها و حتی اسلام سیاسی، در میان کارگران هستند و بنا بر این "کارگری" هستند. آنچه که اختلاف کمونیست‌ها را با نیروهای بورژوازی در جنبش کارگری تشکیل میدهد نه این حکم کودکانه که ما کارگری هستیم و آن‌ها نه، بلکه سیاست‌هایی است که کمونیست‌ها در جنبش کارگری و به این اعتبار در کل جامعه نمایندگی میکنند. این

بسیار نگران کننده‌ای فعالین علنی این کمونیسم را رسماً به احزاب کمونیستی که امروز در ایران ممنوع هستند، وصل میکند و "نقد" خود را با چاشنی شناخته شده سنت توده‌ای - اکثریتی در فشار پلیسی بر فعالین کمونیست همراه میکنند. "کارگری شدن" آن حلقه طلایی است که بطرز عجیبی همه این نیروها با آن توافق دارند. این اما بدوا نگرش این نیروها به مبارزه طبقه کارگر و کلاسیاست را نشان میدهد.

ابتدا باید سوال کرد که منظور از کارگری شدن یا کارگری "تر" شدن چیست؟ چه سیاست‌هایی را باید نمایندگی کرد تا به اندازه کافی "کارگری تر" شد؟ چه اقدامات عملی را باید انجام داد؟ کمونیسم امروز در ایران رابطه خود را با مبارزات طبقه کارگر به چه شکلی باید تعریف کند تا به اندازه کافی "کارگری" باشد؟ و اساسا "کارگری" بودن به چه معنی است؟

درایت زیادی نباید داشت تا متوجه شد که "کارگری" بودن برای این چپ برابر با "کمونیسم" است. گرایشات

بقیه کمونیسم، چپ

مینامند طبعاً نه به اعتبار آنچه که هر یک در مورد خود میگویند، بلکه به اعتبار ما به ازای عملی سیاستی است که از آن دفاع میکنند و مبلغش هستند. "چپ" نامیدن هر نیرویی طبعاً بیانگر معنی واقعی سیاسی تلاشی که میکند نیست.

حلقه اصلی نقد این دوستان اما چیست؟

اصلی‌ترین سر تیتیری که همه این نیروها با آن توافق کامل دارند این است که این کمونیسم به اندازه کافی کارگری نیست. پیوند لازم را با مبارزه طبقه کارگر ندارد و به این اعتبار باید تغییر ریلی که این کمبود را جبران میکند را از سر بگذرانند. این البته با حجم بزرگی از ارزیابی‌های "تاریخی" از کمبودهای این کمونیسم همراه است. اینکه به اندازه کافی "تجربه" ندارد، "جوان" است، به اندازه کافی "مطالعه" نداشته است و حتی بخشا به طرز

حزب کمونیست کارگری و حماسه استقلال فلسطین!

پوپولیسیم و ناسیونالیسم چپ دهه ۵۰ ایران در قامتی جدید پرو غربی است. باید مواضع مندرج در آن را به عنوان یک "راست روی" دیگر در سیاست این حزب ثبت کرد و بر مواضع کمونیستی تاکید نمود.

در این بیانیه می خوانیم: "مردم فلسطین قربانیان مستقیم جنایات اسرائیل و حماس و درگیریهایی نظامی در منطقه هستند. این وضعیت باید تغییر کند. تنها راه خلاصی فوری از وضعیت کنونی، تشکیل کشور مستقل و متساوی الحقوق فلسطینی است. این بدون شکست اسلام سیاسی و جارو کردن آنها از صحنه سیاسی ممکن نیست. بدون رشد نیروهای چپ و سکولار در دو سوی کشمکش، در فلسطین و در اسرائیل، ممکن نیست."

واقعا حماس مانع تشکیل دولت متساوی الحقوق فلسطینی با اسرائیل است یا اسرائیل؟ این دولت متساوی الحقوق و استقلال آنقدر پایه است که نافی اسلام سیاسی است و اسلامی ها نمیتوانند با آن موافق باشند؟ حماس فی الحال با این موافقت کرده است اگر دو بیانیه دیگر هم صادر کرد رهبران حزب کمونیست کارگری طرفدار حماس میشوند؟ اسرائیل نباید جارو شود حماس باید بشود؟ این یکسان کردن نقش اسرائیل و حماس چه معنایی جز امتیاز دادن به اسرائیل می تواند داشته باشد ؟ اما نباید نگران بود شعبده بازی دیگر این حزب را باید در خطوط پایین تر دنبال کرد که اضافه می کند:

"تنها راه خلاصی فوری از وضعیت کنونی، تشکیل کشور مستقل و متساوی الحقوق فلسطینی است. این بدون شکست اسلام سیاسی و جارو کردن آنها از صحنه سیاسی ممکن نیست. این یعنی اینکه بدون شکست اسلام سیاسی تشکیل کشور مستقل و متساوی الحقوق فلسطین ممکن نیست. این عبارت کاملا بیانگر موضع آمریکا و اسرائیل در طی این سالها در مقابل مسئله فلسطین و دستاویز آنها برای سلب حقوق مردم فلسطین بوده است."

بیانیه این حزب تقی به صورت مردم فلسطین است. مردم فلسطین تا اطلاع ثانوی که اسرائیل و آمریکا اسلام سیاسی را جارو نکرده اند بهتر است حتی فکر کشور مستقل را از ذهن خود دور کنند. تازه اینجا یک شرط دیگر هم اضافه شده است: "بدون رشد نیروهای چپ و سکولار" هم دولت مستقل فلسطینی ممکن نیست. چرا؟ استقلال فلسطین آن مدینه فاضله ای است که تنها کمونیسم و چپ میتواند متحقق کند؟ آیا این عین پوپولیسیم و

ناسیونالیسم چپ نیست؟ اگر فردا اسلامی ها این کار را کردند شما هم مثل حزب توده و اکثریت طرفدار این نیروی استقلال بخش نمیشوید؟

تحلیل حزب کمونیست کارگری وارونه است. این حماس نیست که مانع ایجاد دولت فلسطینی شده است، بلکه این اسرائیل است که با دهها سال ستم علیه مردم فلسطین و سلب حقوقشان، در بستر شکست ناسیونالیسم عربی، شرایط را برای قدرت گیری اسلام سیاسی و جنبش حماس مساعد کرده است. ناسیونالیسم و جنبش اسلام سیاسی در بستر این ستم هولناک ملی ظهور یافته اند و از این ستم تغذیه می کند. مردم فلسطین عاشق چشم و ابروی حماس و فتح نیستند، بلکه آنها را سنگری برای رفع ستم ملی علیه خویش یافتند.

در جای دیگری از این بیانیه می خوانیم: "تاکید ما که جنگ دو اردوی تروریسم دولتی و تروریسم اسلامی مساله فلسطین را تحت الشعاع خود قرار داده و اسلام سیاسی به مانعی بر سر مساله فلسطین بدل شده است، با وضوح بیشتری قابل مشاهده است."

این چند جمله شاه بیت مواضع این حزب در این چند سال اخیر بوده است. برای این حزب هر جنگی که در سراسر جهان اتفاق بیفتد، بین دو تا قطب است: تروریسم دولتی و تروریسم اسلامی، و به عبارت دیگر آمریکا و اسلام سیاسی. حالا فرق نمی کند که این جنگ در چه بستری باشد. این حزب یک فرمول دارد که تمام جنگها باید در آن صدق کند. توی این فرمول اگر جنگی بین آمریکا و صدام اتفاق افتاد: نباید زیاد نگران شد؛ چرا که در چشم به هم زدن صدام توسط حزب کمونیست کارگری داخل اردوی اسلام سیاسی ثبت نام می شود، تا باز به همه ثابت کنند که هر چه هست زیر سر این دو قطب است. موضع این حزب در مقابل این دو قطب هم شعار معروف "نه قم خوبه نه کاشون لعنت به هر دو تاشون" بوده است. نه این قطب خوبه نه اون قطب پس بیاید یک جبهه سوم از مردم آزادخواه دنیا روی صفحات اینترنتی تشکیل بدیم و برای این کار هم یک سایت اینترنتی باشد که همه بیایند امضا کنند. شاید در دنیای اوهام اینها با اعلام موجودیت جبهه سوم و یک سایت اینترنتی تمام مشکلات دنیا حل شود.

در پایان بیانیه این حزب گام اولیه و فوری برای کنار زدن اسلام سیاسی و نیروهای دست راستی و مذهبی در اسرائیل را بیدان آمدن نیروی عظیم مردم آزادخواه جهان می داند. حزب کمونیست کارگری اما نحوه به میدان آمدن مردم آزادخواه جهان و راهکارش را تعیین نکرده است. همه چیز در بیانیه های این حزب شدنی است. مردم دنیا میتوانند با یک سایت اینترنتی به میدان بیاورند.

مسئله دارند. سنگر سندیکالیسم برای این چپ از مقتضیات سیاسی دیگری نشأت میگیرد.

سندیکالیسم در ایران را قطعا نمیتوان و نباید همطراز آن جنبش رسمی و سنتی سندیکالیستی که برای نمونه در اروپا حاضر است، دانست. جنبش کارگری در ایران تجربه فعالیت متشکل سندیکایی یا اساسا هر نوع فعالیت متشکلی را در دوران حاضر بجز در مقطع انقلاب ۵۷ ندارد. آن درجه تحرک متشکلی هم که در مقطع انقلاب ۵۷ دیده شد، به یمن سرکوب رژیم اسلامی اساسا نه امکان شکوفایی یافت و نه حتی امکان جمع بندی اجتماعی در سطح کل جنبش کارگری به آن داده شد. آنچه که امروز اما تحت عنوان فعالیت سندیکایی از طرف این نیروها ی چپ نمایندگی میشوند بدوا بیانگر نگرش آنها به تحرکی است که جنبش کارگری باید برای

آناهیتا شاهنگ

مردم در جدال با سهمیه بندی بنزین

این روزها بحث داغ اغلب مجالس و محافل مردم سهمیه بندی بنزین و تاثیرات آن بر زندگی است. مردم تنها در صورتی از فشار اقتصادی ایجاد شده، ضربه ای نخواهند خورد که یا سرمایه دار و گردن کلفت باشند و یا مزدور حکومت. کسی که پول دارد دغدغه ای در مورد سهمیه بندی بنزین، گران شدن قیمت آن و بازار سیاه بنزین ندارد. و در هر صورت با پرداخت قیمت بازار سیاه بنزین مورد نیاز خود را تأمین می کند. فشار اصلی سهمیه بندی بنزین بر روی قشر متوسط و کم درآمد جامعه است.

پایین آوردن مصرف بنزین تحت عنوان بهینه کردن فرهنگ "مصرف گریزی" برای رهایی از مشکلی است که جمهوری اسلامی با آن دست به گریبان خواهد شد. هر چند جمهوری اسلامی به خوبی از عواقب سهمیه بندی بنزین و تاثیر آن بر زندگی مردم آگاه است، ولی به خاطر مصالح حکومتی و بافشاری بر غنی سازی اورانیوم، تصمیم گرفته است که فشار اقتصادی وارد بر مردم را نادیده بگیرد و برای رسیدن به اهداف سیاسی خود، این بار نیز از کیسه مردم مایه بگذارد و با پروردن حماس و حزب الله و دیگر گروههای تروریستی در عراق و افغانستان و به تازگی در امریکای لاتین و آفریقا، با به آشوب کشاندن مناطق مختلف، با ترس و کشتار در جبهه بندی های سیاسی جایی برای خود باز کند.

جمهوری اسلامی با آگاهی کامل از اعتراضات و اعتراضات چند ماه اخیر معلمان و کارگران که ناتوانی جمهوری اسلامی را در برآورده کردن خواستهها و مطالبات اقتصادی مردم نشان داد، اقدام به انجام طرحهای ضربتی و پیاپی برای ایجاد ترس و وحشت و به وجود آوردن فضای نظامی در جامعه نموده است: مبارزه با بدحجابی و جمع آوری معتادین و ...

نیروهای نقاب دار نیروی انتظامی با باتوم و مشت و لگد به جان زنان و جوانان می افتند و آنها را به نام "بدحجاب"، "مفسد"، "اراذل و اوباش" و معتاد، روانه زندان و بازداشتگاه می نمایند. زنان را مورد تجاوز و آزار قرار می دهند. به عنوان مثال دختر ۲۷ ساله ای پس از بازگشت از بازداشتگاه خودکشی کرد و دختر دانشجویی در دانشگاه شیراز پس از آنکه به خاطر حجاب به او تذکر داده شد، مورد تجاوز معاون حراست دانشگاه قرار گرفت. جوانان بسیاری به فجیع ترین وضع در خیابانها مورد ضرب و شتم قرار گرفتند و اکنون نیز حکم اعدام ۲۰ نفر به جرم "اراذل و اوباش" بودن صادر شده و دادخواست برای مجازات ۱۵ نفر دیگر نیز در مراجع قضایی رژیم در حال بررسی است.

این همه نشان از ایجاد فضای رعب و وحشت و حاکم کردن نوعی حکومت نظامی غیر رسمی در شهرها دارد. پلیس در مکان های شلوغ حضور دارد، در ایستگاه های مترو، چهار راه ها و گذرهای پر تردد و آمد و بعد از سهمیه بندی بنزین و به آتش کشیده شدن چند پمپ بنزین در تهران و تبریز، نیروی انتظامی در خیلی از پمپ بنزین ها حضور دائم دارد. برقرار کردن حکومت نظامی نشان از امکان شورش مردم و ترس رژیم از آشفته شدن اوضاع می دهد. جمهوری اسلامی در حالی که می داند، فشار اقتصادی، نارضایتی مردم را افزایش داده و امکان شورش عمومی است؛ برای عملی کردن برنامه های خود و ادامه فعالیت هایش، نیازمند سهمیه بندی بنزین می باشد و برای اجرای

دخالت اوضاع سیاسی حاضر از خود نشان دهد، تحرکی که طبعاً کانسال ورودش به آن دفاع از معیشت کارگران در مقابل تعرض بورژوازی است. این که کارگران مجبورند از معیشت خود در مقابل تعرض طبقه حاکم دفاع کنند، حکمی است که نه ما و نه آن "چپ" آن را ابداع کرده است. این حکم زندگی است که به طبقه کارگر و کل جامعه کار کن تحمیل شده است. مساله اما این است که این حکم و یا این فشار زنده ماندن ما را به مصاف اتخاذ چه سیاست هایی میکشاند؟ و معنای این در مبارز سیاسی حاضر چیست؟

دلایل رجوع این چپ به دفاع از این سندیکالیسم البته متفاوت است. برای بعضی از آنها هر تحرک و اعتراضی "سوسیالیستی" است. امروز سندیکالیسم در جنبش کارگری دست بالا را دارد، برای دفاع از آن سنگر میگیرند، دیروز فکر میکردند که فاشیست های ترک و کره، موتور "شلوغی" هستند، از آن دفاع کردند. چپي که هرچند خود مستقیماً درگیر تشکیل هیچ سندیکایی نیست، اما در کنار آن جنبش علنی که خود را امروز سندیکالیست مینامند فعلاً سنگر گرفته است. گفته میشود که سندیکالیسم امروز تنها راه ممکن سازمان دادن مبارزه طبقه کارگر علیه تعرض به معیشتش است و رژیم اسلامی امکان تحرک دیگری را نمیدهد. گفته میشود که برای کنار کشیدن مبارزه کارگران از سرکوب رژیم اسلامی باید سنگر دفاع از معیشت را تقویت کرد، این سنگر آنقدر "سیاسی" نیست که مورد تعرض رژیم اسلامی قرار گیرد. گفته میشود که طبقه کارگر امروز در موقعیتی نیست که در اوضاع سیاسی دخالت موثری بکند. تلاش میشود تا سیمای یک مبارزه سندیکالیستی واحد را نشان دهند. سندیکاهای مختلف در رشته های تولیدی گوناگون.

اما آیا سندیکا تنها راه ممکن برای

چنین تصمیمی، حاکم کردن جو پلیسی و ایجاد ترس و وحشت در بین مردم امری ضروری است. رژیم اسلامی دو هفته پس از سهمیه بندی بنزین با دوباره پیش کشیدن طرح حجاب اقدام به افزایش نیروی پلیسی در شهرها نمود.

ایجاد فضای پلیسی و رعب و وحشت نشان از ناتوانی رژیم در جبهه ای دیگر دارد. جمهوری اسلامی چون نمی تواند خواستهها و مطالبات کارگران، معلمان، پرستاران، جوانان و زنان را بر آورده سازد، دست به سرکوب عمومی می زند تا با ایجاد ترس، اعتراض مردم را خفه کند. جمهوری اسلامی برای به سکوت کشاندن مردم از ترفندهای دیگری نیز به استفاده می کند. برخی معتقدند به آتش کشیدن پمپ بنزین ها نیز کار عاملان جمهوری اسلامی است و ممکن است جمهوری اسلامی برای تخلیه انرژی اعتراضی مردم با به آتش کشیدن پمپ بنزین ها مانع منسجم شدن صدای اعتراضی مردم شده باشد. چند پمپ بنزین به آتش کشیده شد و مدتی بر سر آن بحث بود و پس از آن تقریباً التهاب کاهش یافته است. اما شرایط فعلی آتش زیر خاکستر است و منتظر جرقه.

گفته می شود در رابطه با آتش سوزی پمپ بنزین ها نزدیک به ۷۰ نفر دستگیر شده اند، اما هیچ اطلاعی از اینکه این دستگیر شدگان چه کسانی هستند و چه مجازاتی در انتظار آنهاست وجود ندارد. جوانان به اسم "اراذل و اوباش" به اعدام محکوم می شوند.

با وجود اینکه بنزین سهمیه بندی شده ابتدا با حجم چهار ماهه و بعد با حجم شش ماهه توزیع شد، حجم ترافیکی به جز در چند روز اول تغییر چندانی نکرد. تنها تفاوت افزایش قیمت کالاها و هزینه حمل و نقل و کاهش تعداد مسافرهای شخصی است که منجر به تشکیل صفهای طولانی مسافرن در خیابانهای مختلف شده است. اتوبوس ها به شدت شلوغ شده اند و خطهای مترو از ازدحام جمعیت به آستانه انفجار رسیده اند. در همین حال حداد عادل رئیس مجلس شورای اسلامی در برنامه ای نمایشی با سوار شدن در یک واگن خلوت و در ساعتی کم رفت و آمد، به همراه محافظینی که احاطه اش کرده بودند، اعلام کرد که به وضعیت متروها رسیدگی خواهد شد و بر تعداد قطارها افزوده می شود. خط فلان جا تا سال آینده راه می افتد و خط بهمان جا کامل می شود.

این نمایش های پیاپی برای هزاران کارگر و کارمند زن و مرد و جوان و پیری که هر روز بارها با این وسایل نقلیه سرو کار دارند، باور کردنی نیست و فقط وجهه مضحک و دروغپرداز جمهوری اسلامی را بیشتر عیان می کند.

جمهوری اسلامی شرایطی را برای مردم ایجاد کرده که اکثریت جامعه تحت فشار اقتصادی به سر می برند و نمی توانند خارج از محدوده تنگ تولید و مصرف اقتصادی به امر دیگری بپردازند. ساعتها کار تنها برای اینکه نیازهای اولیه یک زندگی در سطح حداقل آن تأمین شود، اجازه پرداختن به دیگر مسائل را از مردم گرفته و آنان را از تفریح و لذت محروم کرده است. هزینه بالای مسکن، حمل و نقل، خوراک، پوشاک و غیره، مردم را دچار فشار عصبی شدیدی کرده به طوری که روحیه پرخاشگری در جامعه افزایش یافته است. در شرایطی که جامعه نیاز به اتحاد و اعتماد برای شکل دادن و سازماندهی مبارزه منسجم دارد، وجود تفرقه و جنگ و دعوا میان مردم نه تنها به سود مردم نیست، بلکه باعث دست بالا پیدا کردن جمهوری اسلامی می شود. در این شرایط جمهوری اسلامی از هر بهانه ای برای سرکوب استفاده می کند و با ترفندهای مختلف سعی در تفرقه و جدایی بین مردم دارد. در چنین وضعیتی مردم باید دوستان خود را از دشمنان خود بازشناسند و حول رهبرانی آگاه و با شعار لغو فوری سهمیه بندی بنزین متحد شوند.

سازمان دادن مبارزه امروز کارگران است؟ آیا مبارزه سندیکایی مبارزه کارگران را از زیر ضرب حمله رژیم اسلامی خارج میکند؟ آیا واقعا تلاش برای تشکیل سندیکا در شرایط حاکمیت رژیم اسلامی آنقدر غیر سیاسی است که رژیم امکان حمله به آن را نداشته باشد؟ آیا ایده تشکیل سندیکاهای مختلف در رشته های تولیدی مختلف امروز جدا راه مبارزه علیه تحمیل فقر و فلات به طبقه کارگر است؟

به نظر من جواب همه این سوالات منفی هستند.

مبارزه برای دفاع از معیشت طبقه کارگر و عقب راندن تلاش رژیم سرمایه برای تحمیل فقر و فلاکت به کل جامعه کارکن، اهدافی را مقابل فعال جنبش کارگری قرار میدهد که اساسا با نقطه شروع فعالیت سندیکایی در تناقض میافتد.

حمله به طبقه کارگر و سطح معیشت او مشمول رشته های تولیدی مختلف و همه عرصه های زندگی

است.

تروریسم آمریکا در عراق:

گفتگو با رئیس کنگره آزادی عراق

سعید کرامت

تلخیص از کمونیست

عبدالحسین صدام. ابو امیر فرمانده نیروی امان کنگره آزادی عراق بود.

شب چهارم ژوئیه نیروهای اشغالگر آمریکای در بغداد به منزل عبدالحسین صدام معروف به ابو امیر هجوم برده او و دخترش را زخمی کرده و شبانه او را همراه خود میبرد. بعد از چند روزی به کنگره آزادی عراق اطلاع داده میشود که جنازه وی در بیمارستان است.

اگر داستان ضحاک یک افسانه بود ما امروزه ضحاک سفتی دولت آمریکا را در قرن بیست و یکم بطرز باروی نگرانی مبینم. اگر ضحاک عهد باستان شبی کله دو نفر خوراک مارهای روی دوشش بود، ضحاک قرن بیستم هر شب زندگی صدها زن، گودک، جوان میانسال و پیر را طعمه جاه طلبی و قلدر منشی خود میکند. ابو امیر تنها یکی از این قربانیان بود. اما تفاوت مهم اینجا است که خیلی دیگر از شهروندان عراق طعمه آتش بی هدف تروریستی قلدرمنشانه آمریکا و آتش لجاجت جریانات مذهبی و قومی میشود، ابو امیر هدف از پیش تعیین شده آمریکا بود.

در رابطه با ترور ابو امیر، سمیر عادل رئیس کنگره آزادی عراق می گوید: ساعت سه صبح منزل ابو امیر حمله میکنند او و دخترش را مجروح و با همان جراحات او را میربایند. گویا در بین راه بر اثر خونریزی فوت میکنند نتیجتاً جنازه اش را در مسیر جاده فرودگاه بغداد پرت میکنند. روز بعد به پلیس خبرد میدهند که گویا کسی توسط تروریستها کشته شده است. آنها هم جنازه او را به بیمارستان منتقل میکنند.

بشریت امروزه در دنیای

زشت و غیر عادلانه ای بسر میبرد. آن فلسطینی که از منزل خودش رانده شده، هست و نیستش مصادره شده و نسل اندر نسل تحقیر شده است وقتی که در اردوگاه پناهندگی برای بار چندم به او تعرض میشود و مجبور به مقاومت مسلحانه میشود، خیل رسانه های گروهی "با اخلاق" او را تروریست مینامند، در حالیکه دولت آمریکا عظیم ترین ماشین آدم کشی دنیا را به راه می اندازد و شیرازه یک جامعه ۲۵ میلیونی را به هم میزنند و روزانه هزاران نفر بودر میکنند و به هوا میفرستند.

سعید کرامت: اخیراً کنگره آزادی عراق اعلام کرده است که عبدالحسین صدام معروف به ابو امیر، فرمانده نیروی نظامی کنگره آزادی عراق توسط نیروهای آمریکایی قتل شده است. جریان این قتل چگونه بوده است؟

سمیر عادل: نیروهای مخصوص آمریکا در ساعت سه شب ۴ ژوئیه به منزل مسکونی ابو امیر حمله میکنند. ساکنین خانه را به رگبار می بندند که در نتیجه آن دو گلوله به ابو امیر اصابت میکند و دخترش هم از ناحیه دست زخمی میشود. سپس نیروهای اشغالگر پیکر زخمی و نیمه جان او را با خود میبرند، در واقع می ربایند. گویا در بین راه ابو امیر در اثر خونریزی جانش را از دست میدهد. اما آمریکایی ها جسد او را در مسیر جاده فرودگاه بغداد پرت می کنند و روز بعد به پلیس بغداد خبر میدهند که گویا یک نفر توسط "تروریستها" کشته شده و جنازه اش در کنار جاده فرودگاه بغداد است. در واقع تروریست ها خود آمریکایی ها بودند چون غیر از نیروهای اشغالگر هیچ نیرو و یا شهروند عراقی اجازه تردد در مسیر فرودگاه را ندارند.

سعید کرامت: چه انگیزه ای آمریکایی ها را داشت که دست به چنین جنایتی بزنند؟

سمیر عادل: هر بار ما را مصلحت می رسد که با این وضعیت و راه ابو امیر در اثر اقداماتی انجام داده اند و یا در دستور دارید؟

سمیر عادل: این عمل تروریستی شده است. ما اخیراً موفق به راه انداختن یک تلویزیون ماهواره ای شده ایم که حرف متفاوتی از بقیه میزند. پیشروترین راه حل را برای وضعیت فعلی عراق در جامعه

سمیر عادل: هر بار ما را مصلحت می رسد که با این وضعیت و راه ابو امیر در اثر اقداماتی انجام داده اند و یا در دستور دارید؟

سمیر عادل: این عمل تروریستی شده است. ما اخیراً موفق به راه انداختن یک تلویزیون ماهواره ای شده ایم که حرف متفاوتی از بقیه میزند. پیشروترین راه حل را برای وضعیت فعلی عراق در جامعه

ترور عبدالحسین صدام، از رهبران کنگره آزادی عراق، به دست نیروهای اشغالگر آمریکا در عراق را شدیداً محکوم است

متأسفانه اطلاع یافتیم که رفیق عبدالحسین صدام از رهبران "کنگره آزادی عراق" و فرمانده "گارد امان" که بر اثر تهاجم نیروهای اشغالگر آمریکا به خانه اش زخمی شده بود، جان باخته است. ساعت سه بامداد روز چهارم ژوئیه نیروهای اشغالگر آمریکا همراه نیروهای مسلح وابسته به دولت المالکی به خانه رفیق عبدالحسین ریختند و بر اثر تیراندازی آنان او و فرزندش را به شدت زخمی کردند و ربودند. بنا بر اطلاعات حزب کمونیست کارگری عراق، روز پنجم ژوئیه خانواده رفیق عبدالحسین با پیکر بیجان او که در بیمارستان یرموک بغداد بر اثر خونریزی شدید در گذشته بود روبرو شدند. ترور رفیق عبدالحسین یک جنایت وحشیانه نیروهای اشغالگر و ارتجاعی مسلط بر عراق و بیشک یک ضایعه بزرگ برای جنبش آزادیخواهی در جامعه عراق است.

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست این ترور وحشیانه نیروهای آمریکائی و باندهای مسلح عراقی وابسته به آن را شدیداً محکوم میکند. حزب حکمتیست جانباختن رفیق عبدالحسین را به خانواده عزیز او، به کنگره آزادی عراق و به رئیس آن رفیق سمیر عادل، به رفقای حزب کمونیست کارگری عراق، به رزمندگان "گارد امان" و به همه کمونیستها و آزادیخواهانی که قلبشان برای آزادی مردم عراق می تپد صمیمانه تسلیت میگوید.

رفیق عبدالحسین صدام (معروف به "ابو امیر") مدافع سرسخت و پیگیر حق حیات و امنیت و آزادی و سعادت انسان در عراق، مدافع حق رهایی مردم عراق

بنابراین اگر هدف دفاع از مطالبات اقتصادی طبقه کارگر باشد، سندیکالیسم جوانی نادرست به سوال چه باید کرد است!

بعلت محدودیت دامنه فعالیتش، به دلیل اینکه کل طبقه کارگر و مبارزه متحد آن را قربانی یک رشته معین میکند و به دلیل این که اساساً طبقه کارگر را بعنوان یک طبقه به رسمیت نمیشناسد و نمیتواند مبارزه ای موفق را بخصوص در شرایط امروز ایران سازمان دهد. تجربه سندیکای شرکت واحد متأسفانه همانطور که گفته شد علیرغم تلاش صمیمانه فعالین آن، نشان همین شکست و محدودیت است.

درصد بسیار بسیار کوچکی از مبارزه علیه تحمیل فقر و فلاکت به طبقه کارگر، عدم پرداخت حقوق، مبارزه برای پرداخت بالابردن سطح دستمزدها، مبارزه برای تحمیل یک قانون کار قابل تحمل تر و در یک کلام کل اعتراض کارگری که امروز ما با آن روبرو هستیم در چهارچوب سندیکاها پیش میروند. دلایل آن طبعاً در درجه اول فشار و سرکوب رژیم اسلامی و غایب بودن سنت مبارزه متشکل در طبقه کارگر است. از میان سندیکاهای موجود از شرکت واحد و خبازان سفز و غیره هم هیچکدام نشان نداده اند که امکان بسیج و تشکل اکثریت کارگران واحد و یا رشته خود را دارند. این همانطور که گفته شد در درجه اول به علت سرکوب شدید رژیم اسلامی بخصوص در مراکز کارگری است. اما این تنها دلیل نیست!

مبارزه طبقه کارگر علیه تحمیل فقر و فلاکت به خود را باید در سطح کل طبقه کارگر بدور از محدودیت های صوری رشته های تولیدی مختلف سازمان داد و سندیکالیسم دقیقاً به همین علت جواب درست به چه باید کرد فعال جنبش طبقه کارگر نمیتواند باشد. در کنار این باید به وجود رژیم اسلامی هم پرداخت. در شرایطی که هر تحرک کارگری حتی برای دفاع از معیشت خود هم، با

سد پلیس سیاسی رژیم اسلامی روبرو میشود، تکه تکه کردن مبارزات کارگران به رشته های مختلف و تصویر سازگارتر از وضعیت از همیشتر ضعیفتر رژیم اسلامی قرار میدهد. اینکه مباره ای میتواند تنها دیگر برای فعالین دو آتشه سندیکالیست هم جایی از نداشته باشد. هر قدمی که شما در آن جامعه برای دفاع از چیزی برمیدارید، بعلت دلیل وجودی رژیم اسلامی خود بخود سیاسی میشود و این خارج از اراده من یا شما یا هر کس دیگری است.

اگر رژیم اسلامی مانع اصلی تشکل کارگران و وحدت آن ها است، گرایش سندیکالیستی و محدود نگری که امروز متأسفانه آگاهانه یا نا آگاهانه بر ذهنیت بسیاری از فعالین اصلی جنبش کارگری سنگینی میکند هم مانع مهم دیگری در راه وحدت مبارزات طبقه کارگر برای دفاع از معیشت خود است.

برای فعال سندیکالیست جنبش طبقه کارگر علیرغم این انتقاد به راه حل اش، سندیکالیسم میتواند بعنوان بهترین آلترناتیو کماکان مطرح باشد، همانطور که گفته شد جنبش کارگری هم حامل گرایشات گوناگون در خود است. برای جریانی که خود را چپ مینامد و مسله اش در ظاهر کل طبقه کارگر است اما، دفاع از سندیکالیسم و اساساً به این شکل وارد مبارزات اقتصادی طبقه کارگر شدن، بیانگر اعلام نوع معینی و انتظار معینی از تحرک طبقه کارگر است. چه اینکه این چپ ما را متهم به این میکند که از طبقه کارگر و فعالین آن امروز انتظار داریم که مستقیماً وارد مبارزه سیاسی شوند، میگویند که ما شرایط مبارزه طبقه کارگر را نمیشناسیم و به این اعتبار خودشان هر چه محکمتر در سنگر مبارزات اقتصادی طبقه کارگر با پرچم سندیکالیسم، یا بر زمین میکوبند. این اما پیش از هرچیز معنی دخالت طبقه کارگر در اوضاع سیاسی را برای این چپ نشان میدهد و این همان عقبگردی است که این چپ تلاش میکند به

از اشغال آمریکا و سلطه ارتجاعی گروه های اسلامی و قومی و باندهای مافیائی و میلیشیائی شان، مدافع امنیت مردم عراق در برابر جهنمی که نزع و جنگ داخلی دارودسته های تروریستی بر آن جامعه تحمیل کرده اند، مدافع شعار آزادیخواهانه "نه شیعی، نه سنی، هویت انسانی" و برپائی یک دولت سکولار و غیر قومی در عراق، از پرچمداران "کنگره آزادی عراق" و فرمانده "گارد امان" بود. رفیق عبدالحسین در راس "گارد امان" با فداکاری و جدیت تمام در راستای تامین امنیت شهروندان در برابر توحش اشغالگران و فرقه های جنایتکار اسلامی و قومی و تروریست تلاش میکرد و به همین دلایل بود که هدف ترور و توحش آنان قرار گرفت.

ترور رفیق عبدالحسین ضایعه بزرگی برای جبهه انسانیت، آزادیخواهی، و دفاع از مدنیت جامعه در عراق است، اما برخلاف تصور واهی قاتلان، این ترور تنها میتواند عزم و اراده انقلابی کمونیستها و آزادیخواهان صفوف "کنگره آزادی عراق" و "گارد امان" برای متحقق کردن اهداف عادلانه و انسانی کارگران و زحمتکشان، زنان، جوانان و کودکان در عراق را مستحکم تر کند.

حزب حکمتیست همه مدافعان آزادی و انسانیت و مدنیت در سراسر جهان را فرا میخواند که عمل وحشیانه ترور رفیق عبدالحسین صدام توسط نیروهای اشغالگر آمریکا را شدیداً محکوم کنند و در کنار مبارزه "کنگره آزادی عراق" و حزب کمونیست کارگری عراق برای تحقق آزادی و بازگرداندن امنیت و مدنیت به جامعه عراق بایستند.

زنده باد یاد گرامی رفیق عبدالحسین صدام

زنده باد "کنگره آزادی عراق"

نابود باد سلطه اشغالگران و ارتجاع اسلامی و قومی در عراق

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

۶ ژوئیه ۲۰۰۷ - ۱۶ تیر ۱۳۸۶

کمونیسم امروز در ایران تحمیل کند.

آنچه که کمونیسم بر آن تاکید دارد. مبارزات سراسری و متحد کارگران است. طبقه کارگر به حکم شرایطی که تولید سرمایه دارانه به او داده است، میتواند و باید از کانال دفاع از سطح معیشت خود و جلوگیری از تحمیل فقر و فلاکت به جامعه در رویداد های سیاسی این دوره شرکت فعال کند. تحرک متحد و گسترده طبقه کارگر در دفاع از معیشت خود میتواند کل جامعه را حول مبارزه علیه فلاکت سیاستا قطبی کند. طبقه کارگر با ابزار اصلی خود که نقشش در تولید است در سیاست روز دخالت میکند. بنابراین برای کمونیست ها بر خلاف سندیکالیست ها و "چپها" سازمان دادن مبارزه متشکل و سراسری و اتفاقاً اقتصادی طبقه کارگر به معنی دخالت مستقیم طبقه کارگر در سیاست روز است. هر جواب دیگری که این مبارزات را پراکنده کند و امکان عمل مشترک و اجتماعی را از او بگیرد، خود عملاً مانع دخالت طبقه کارگر در سیاست روز میشود. و این متأسفانه راهی است که سندیکالیسم و چپ مقابل طبقه کارگر میگذاردند.

بنابراین سوال ایداً آن طور که این چپ علاقه به طرح آن دارد، مبارزه اقتصادی؟ یا سیاسی؟ نیست! همانطور که گفته شد این تصویری بغایت کودکانه است که گویا میتواند تلاشی برای دفاع از سطح معیشت کارگران را هر چند کوچک و محدود، "غیر سیاسی" نگاه داشت. این نه ما، که رژیم اسلامی است که هر تلاش هر چند کوچک را سریعاً "سیاسی" میکند. به فعال اعتراض کارگری که خواهان بالا بردن سطح دستمزدها است چند بار حکم "تلاش برای به خطر انداختن امنیت ایران اسلامی" را زده اند؟ بنابراین سوال نه "سیاسی؟ یا اقتصادی؟" بلکه راهی که این چپ بر آن تاکید دارد، محدود کردن دامنه دخالت طبقه کارگر در اوضاع امروز است دقیقاً به این دلیل که پرچم مبارزات متحد طبقه کارگر در دفاع از خود و

حزب کمونیست کارگری؛ جریانات و تناقضات درونی

پیوسته ای هستند. تاریخ جامعه یا تاریخ یک جریان ناگهان قطع نمیشود، ناگهان شروع نمیشود، و خلق الساعه در آن اتفاق بدون سابقه ای روی نمیدهد. تاریخ بر این اساس حرکت نمیکند که گویا یک نفر (یا چند نفر) ناگهان عقیده شان را عوض میکنند و یا در عقاید شان تجدید نظر میکنند و مسیر تاریخ را تغییر میدهند. تاریخ بستر رودروئی جنبش های اجتماعی است و تغییر عقیده و یا نظر تنها بر متن این تاریخ میتواند نقش مهمی بازی کند. همانطور که علت شکست انقلاب روسیه خلق و خوی استالین و یا تجدید نظر او در سیاست حزب بلشویک نبود بلکه در تقابل جنبش هایی که در حزب سوسیال دمکرات روسیه همزاد هم بودند و تاریخی داشتند یکی (ناسیونالیسم روس) دست بالا پیدا میکند، در تاریخ حزب کمونیست کارگری هم تقابل،

تقابل جنبش هایی است که تاریخ و سابقه دارند. اگر این حکم را مبنا قرار ندهیم اتفاقات تاریخ از یک طرف به نظر تماما اتفاقی و تصادفی (Random) می آیند و از طرف دیگر در برای جعل تاریخ و دلبخواه تاریخ تراشیدن باز میشود. تاریخ بورژوازی مملو از چنین تاریخ تراشی دلبخواه است. در سنت چپ این برداشت از تاریخ، که هنوز هم رایج است، جریانات چپ را نسبت به جهت و منطق رویداد های تاریخ در کوری و بی قانونی مطلق نگاه میدارد. در نتیجه در تلاطمات تاریخی تنها مکانیسم دفاع و حفظ خود اتکا به ایدئولوژی، تزکیه نفس، انتقاد و انتقاد از خود دائم برای دفع نفوذ ایده های "شیطانی بورژوازی" در افکار مومنین پروتتر و بالاخره روی آوری به انقلابات ایدئولوژیک میشود. اگر

همه اینجا نشسته ایم و پس فردا فلانی ممکن است ناگهان "رویزبونیست" یا "راست" شود چاره ای جز کنترل دائم ایدئولوژیک همدیگر را نداریم. راهی جز خم و راست شدن در مقابل دیوار ندیده با کتاب سرخ در دست نداریم. بعلاوه این روش باعث میشود که نا امنی مطلق بر سازمان مورد بحث حاکم شود چون هر کس میتواند ادعا کند که اختلاف نظرش با فرد دیگر بر اساس تغییر ایدئولوژیک یا عقیدتی طرف است و به او یک مهر راست یا رویزبونیست بزند. تاریخ چپ سنتی مملو از این نوع رویداد ها است. جدا کردن رویداد های اجتماعی و سیاسی از پیوستگی تاریخی آنها علاوه بر اینکه ناتوانی تاریخ نگار در درک منطق حرکت اجتماعی و تاریخی را نشان میدهد، راهی جز عرفان و راه حل های عرفانی - ایدئولوژیک ندارد که ارائه کند. از کجا معلوم است که اگر فردا شما حکومت را گرفتید مردم را به بند نمی کشید؟ اگر حالا هم تعهد بدهید در این سیستم ممکن است فردا شیطان بورژوازی در بدنتان حلول کند، رویزبونیست شوید! جز یک سیستم انگیزاسیون عقیدتی "ضمانتی" نیست.

تاریخ یک پدیده پیوسته است ناگهان قطع نمیشود و ناگهان از جای دیگری شروع نمیشود. تاریخ استالین با تاریخ عقاید و خلیقات او شروع نمیشود. اگر استالینی را در تاریخ روسیه میبینید به این دلیل است که سنت و افق ناسیونالیسم روسی وجود دارد که او پرچمدار آن میشود. این ناسیونالیسم در جامعه روسیه یک سنت زنده است و در حزب سوسیال دمکرات روسیه یک سنت است. این سنت قابل رد یابی و قابل مشاهده است. مسئله این است که کمونیسم تکلیف خود را با این سنت ناسیونالیسم روس در ابعاد اجتماعی و اقتصادی روشن نکرده است. مسئله افکار استالین نیست. مسئله این است که بلشویسم پدیده ممزوجی با ناسیونالیسم روس است.

حزب کمونیست کارگری را درک نمیکنند. کسی که این تمایز را نمی بیند نقد دائم منصور حکمت به واقعیت موجود حزب کمونیست کارگری و اصرار او بر این امر که این حزب روی خط او پیش نمیروود را درک نمیکنند.

به اعتقاد من تحولی که در حزب کمونیست کارگری اتفاق افتاد تحول ناپذیری بود و اگر خود منصور حکمت هم بود این تحول اتفاق می افتاد. البته نتیجه آن و اینکه کدام سنت در حزب کمونیست کارگری دست بالا را پیدا میکرد قطعا متفاوت میبود؛ اما دینامیسم سیاسی جامعه تقابل را اجتناب ناپذیر میکرد. در پلنوم چهاردهم که آخرین جلسه کمیته مرکزی ای بود که منصور حکمت در آن شرکت داشت^۱ (پلنوم چهاردهم کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری) شروع این پروسه دوری و جدائی را میبینید.

بعلاوه این بحث مهم است چون رهبری جدید حزب کمونیست کارگری رسماً دارد تاریخ این حزب را روتوش و جعل میکند. حوادث و رویدادها را قلب میکنند، جایگاه و نقش آدم ها و سیاست ها را تغییر میدهند، و بالاخره حتی بیوگرافی سفارشی برای منصور حکمت نوشته اند^۲ که "اتفاقات" هیچ یک از شخصیت های مهم در زندگی سیاسی و بعضاً شخصی او در آن حضور ندارند. جای همه اینها را تیم حمید تقوایی - آذر ماجدی و علی جوادی گرفته است. تاریخی از حزب کمونیست کارگری و تصویری از منصور حکمت بدست میدهند که به اندازه تاریخ مختصر استالین و تصویری که از لنین میدهند سفارشی و جعلی است.

فصل اول - متد

بحث را باید از متد برخورد حزب کمونیست کارگری به بحران شروع کرد. یک اختلاف اساسی ما حکمتیست ها با جریان چپ سنتی و یک ویژگی مهم مارکسیسم در همین روش و متد برخورد است. در تمایز با کل سنت ضد مارکسیستی چپ که مثلاً شکست انقلاب روسیه و یا وقایع چین بعد از ماو و یا تحولات سیاسی در احزاب مختلف را با توسل به مفاهیمی نظیر تجدید نظر طلبی (رویزبونیسم)، "راست روی" و کلا فعل و انفعالات فکری و ذهنی انسانها توضیح میدهد، مارکسیسم بطور اعم و مارکسیسم منصور حکمت بطور اخص بر ضرورت درک تحولات سیاسی و اجتماعی بر بستر سنت ها و افق های اجتماعی تاکید میکند. بحث ما در مورد شکست انقلاب در روسیه و یا انقلاب سال ۵۷ ایران و غیره درست از همین سر با کل بحث چپ متفاوت بود و هست. اتکا به کاراکتر های نماینده خیر و شر، مومن و کافر، وفادار و خائن، آدم خوب و آدم بد و کلا ذهنیت شیر یا خطی و سیاه و سفید برای توضیح تاریخ به قدمت خود تاریخ است. تاریخ را با اتکا به روایت در مورد احوال شخصی افراد، جنگ و جدل های "شخصیت ها" نمیتوان توضیح داد. این کار رایج ترین عامیگری است. نمیتوان تاریخ انقلاب روسیه را با دعوا های تروتسکی، استالین و لنین و غیره توضیح داد. این روش غیر ماتریالیستی و غیر مارکسیستی است.

در متد برخورد به تاریخ حزب کمونیست کارگری، مثل هر تاریخ دیگری، باید اصول ماتریالیستی و مارکسیستی را مبنا قرار داد.

۱ - تاریخ یک پروسه یا پدیده پیوسته است. تاریخ جامعه و تاریخ هر جریانی پدیده های

به اعتقاد من رهبری جدید حزب کمونیست کارگری یک جریان بورژوازی و راست را در سیاست ایران نمایندگی میکند که امروز با وضوح بیشتری از خلال تاکتیک های آن میتوان دید. یک سال قبل وقتی ما این ادعا را کردیم بحث تحلیلی بود. امروز میتوان با فاکت آن را نشان داد.

رهبران جدید حزب کمونیست کارگری خود را بعنوان مدافع انقلاب معرفی میکنند. در بحث "کمونیست ها و انقلاب" توضیح دادم که چنین پرچمی از نظر فکری یک پرچم قدیمی چپ سنتی و تماما پوپولیستی است و از نظر سیاسی و جنبشی در جدال سنت های اجتماعی ایران امروز بخش میلیتانت و رفرمیست در سنت ناسیونالیسم ایرانی طرفدار غرب را نمایندگی میکند.

اساس بحث امروز این است که نشان دهیم که بحران در حزب کمونیست کارگری، به عکس توضیح رهبران جدید حزب کمونیست کارگری یک شبه و در نتیجه تغییر عقیده یا نظرات جدید کوروش مدرسی به وجود نیامده است. چنین توضیحی در مورد هر تاریخی جعلی و غیر واقعی است. حزب کمونیست کارگری تاریخ دارد، همه ما، از نظر سنت فکری و تعلق جنبشی، شخصیت های آن تاریخ هستیم و گذشته و حالی داریم. نه ما بازیگر جدید صحنه حزب کمونیست کارگری بودیم و نه جریان چپ سنتی هپروتی و ناسیونالیست پرو غرب.

این جریان که بعد از جدائی ما بر حزب کمونیست کارگری مسلط شد از همان ابتدای تشکیل حزب کمونیست کارگری در تاسیس این حزب و در پراتیک آن حضور داشته است. در همه مقاطع میشود آن را نشان داد. جریانی مستاصل و بی خط و بی حرف بود که اوضاع سیاسی ایران به آن حیات مجدد داد و در نتیجه از دست رفتن منصور حکمت تعادل قوای مناسب تری در حزب را در مقابل خط ما برای آنها فراهم کرد.

در بحث "کمونیست ها و انقلاب" مضمون پوپولیستی، راست روانه و ناسیونالیستی "انقلاب انقلاب" کردن های رهبری جدید حزب کمونیست کارگری را تشریح کردم. در بحث امروز تاریخ کمونیسم کارگری را مرور میکنیم و نشان میدهم که خط چپ سنتی در حزب کمونیست کارگری جریانی است که از همان ابتدا در این حزب بوده است. نه ما حکمتیست ها و نه این چپ سنتی هیچکدام به عقاید مان پشت نکرده ایم. نه از ما و نه از آنها کسی عقاید اش را تغییر نداده است و یا در عقاید منصور حکمت تجدید نظر نکرده است. هر دو طرف این دعوا حرف هایی را میزنیم که همیشه زده ایم. مستقل از جنبه هایی که با بلوغ ما و با رشد خود آگاهی ما تغییر میکند، من همین حرف هایی که امروز میزنم را لااقل در پانزده سال گذشته زده ام و حمید تقوایی هم همین حرف های امروز اش را طی همین مدت زده است. عقاید ما طی این دوران مکتوب هست. میتوان به آنها مراجعه کرد.

در بحث امروز نشان خواهیم داد که کمونیسم کارگری بستر مشترکی بود که در آن جریان های مختلفی حضور داشتند. منصور حکمت نماینده یکی از جریانات درون کمونیسم کارگری است. حزب کمونیست کارگری ایران از روزی که تشکیل میشود خصلت ائتلافی دارد و ما از همان بدو تشکیل حزب به این واقعیت آگاه بودیم و منصور حکمت مکرر به آن اشاره میکند. کسانی این خصلت ائتلافی را نمی بینند تمایز خط حکمت با بستر اصلی

توضیح:

این متن، پیاده شده سخنرانی کوروش مدرسی در انجمن مارکس - حکمت لندن در روز شنبه ۸ مرداد ۱۳۸۴ برابر با ۳۰ ژوئیه ۲۰۰۵ است که تلخیص و ادیت شده است. فایل صوتی این سخنرانی در سایت انجمن مارکس - حکمت (www.marxhekmatociety.com) همچنین در سایت کوروش مدرسی (www.koorosh.com) و modaresi.com در دسترس است.

فهرست

مقدمه

فصل اول - متد

فصل دوم - حزب کمونیست ایران دیداری مجدد

فصل سوم - حزب کمونیست ایران: کنگره سوم، قبل و بعد: پایان جنگ ایران و عراق، فروپاشی بلوک شرق، کانون کمونیسم کارگری، ناسیونالیسم کرد و "ساتریسم" مارکسیسم انقلابی

فصل چهارم - شروع سقوط کشورهای بلوک شرق، جنگ اول خلیج، تحرک ناسیونالیسم کرد، تعرض مجدد ناسیونالیسم کرد، جدائی از حزب کمونیست ایران و تشکیل حزب کمونیست کارگری

فصل پنجم - حزب کمونیست کارگری

فصل ششم - جنبش سرنگونی و پوپولیسم وارونه - دوره اول

فصل هفتم - جنبش سرنگونی و پوپولیسم وارونه - دوره دوم

توضیحات

دو هفته پیش در سخنرانی ای که تحت عنوان "کمونیست ها و انقلاب" داشتم اشاره کردم که مجموعه سخنرانی هایی که در انجمن مارکس حکمت این دوره اعلام شده است یک مجموعه مرتبط با هم است.^۱ این بحث ها معطوف به یک تبیین خاص است. یک تبیین خاص از کمونیسم کارگری و تاریخچه آن و بالاخره مثل هر بحث کمونیستی ای به روشن کردن نحوه دخالت و نحوه تغییر دنیا یعنی چه باید کرد کمونیست ها میرسد. بعداً در بحث انقلاب ایران و وظایف کمونیست ها و همچنین در بحث مربوط به وضعیت عراق به این نتیجه گیری ها و وظایف کمونیست ها خواهیم پرداخت. در بحث امروز هم مانند بحث قبل ناچارم نقل قول های مفصلی را ذکر کنم.

مقدمه:

حدود یک سال از جدائی ما از حزب کمونیست کارگری ایران میگذرد. امروز باید مجدداً به این تجربه بازگشت. در شلوغی دوران جدائی بسیاری از توجه به ابعاد مسئله و عمق اختلافات و دلایل این جدائی محروم ماندند. رهبری جدید حزب کمونیست کارگری با دیدن دورنمای شکست خود در پلنوم کمیته مرکزی، تمام مقررات و اصول حزبی را زیر پا گذاشت، جدائی را اجباری کرد و بخش اعظم اعضای حزب را از دیدن حقیقت پشت این ماجرا محروم کرد. امروز با دور شدن از آن رویداد و با روشن شدن جنبه هایی از تمایزات ما، بعضاً هیستری و غیر سیاسی گری در برخورد به این جدائی کاهش یافته است و میتوانیم در فضای آرام تری در مورد آن حرف بزنیم. بعلاوه، حزب کمونیست کارگری بدون ما هم یک حزب در صحنه سیاست ایران است، یک حزب مهم است که بخش اعظم جامعه هنوز آن را ادامه تاریخ گذشته میداند. ما باید نظرممان را در مورد آن روشن کنیم و باید به آن به پردازیم.

در رابطه با رویداد های امروز حزب کمونیست کارگری بعد از منصور حکمت و جدائی ما باید "فیلم را به عقب برگردانیم". باید به دوره خود منصور حکمت برگردیم. وجود یک جدال یا بهتر بگویم وجود مقاومت در حزب کمونیست کارگری در مقابل خطی که منصور حکمت نمایندگی میکرد یک فاکت تاریخی است. خود منصور حکمت بارها به آن اشاره میکنند. در کنگره سوم حزب در باره آن به صراحت حرف میزند و در پلنوم ۱۴، یعنی آخرین پلنومی که منصور حکمت در آن شرکت دارد، رسماً اعلام میکند این حزب روی خط او نیست. سوال اساسی این است که این کشمکش بر سر چه بود و بر سر آن چه آمد؟ بعد از منصور حکمت ادامه یافت؟ تمام شد؟ چگونه؟ چگونه بعد از مرگ حکمت ناگهان آن جدال تمام میشود، تاریخ قطع میشود و ناگهان جدال جدید و تاریخ جدیدی شروع میشود؟ توافق با چنین روایی در تاریخ ضد مارکسیستی و علیه اساسی ترین تئورهای کمونیسم منصور حکمت است. تاریخ یک پروسه پیوسته است. رویداد های بعد از مرگ حکمت به ناچار ادامه رویداد های قبل از مرگ او هستند.

در کنفرانس تاسیس حزب حکمتیست هم به این تاریخ مشترک اشاره کردم و گفتم که مسئله ما فقط فهمیدن فاصله مان با رهبران جدید حزب کمونیست کارگری و کاری که در این دوره آخر کردند نیست. این کاری بسیار ساده است. مسئله کلیدی برای حزب حکمتیست فاصله گرفتن از یک سنت و از یک بستر مشترک با این جریان است. این فاصله گرفتن تنها با شناختن این بستر مشترک ممکن است و تشخیص این تمایز برای ما و برای پیش رفتن ما نهایت اهمیت را دارد.

بحث من اینجا درباره افراد نیست. اگر اینجا و آنجا به افراد اشاره میکنم برای بدست دادن نمونه است و از این سر است که بالاخره این افراد هستند که خط و خطوط مختلف را نمایندگی میکنند. اتفاقاً میخواهم نشان دهم که مشکل امروز حزب کمونیست کارگری این نیست که گویا عده ای عقیده شان را تغییر داده اند و یا این حزب گویا انحراف عقیدتی دارد. با انحراف عقیدتی هیچ رویداد سیاسی را نمیتوان توضیح داد. رهبری جدید حزب کمونیست کارگری انحراف عقیدتی و یا تجدید نظری در کمونیسم کارگری را نمایندگی نمیکند. خودش قائم به ذات یک سنت و افق بورژوازی است که در بستر کمونیسم کارگری وجود داشته است.

به طریق اولی موضوع این بحث افشاگری در مورد کارهای شنیعی که این چپ سنتی علیه ما در این دوره کردند و یا ترور شخصیتی که راه انداختند نیست. موضوع تاریخ یک افق، تاریخ یک امید، تاریخ یک حرکت برای دنیای بهتر است. متضرر و قربانی اصلی در این میان امید مردم به کمونیسم و امید به امکان پذیری پیروزی دنیای بهتر بود. متضرر اصلی در این میان جامعه ایران و طبقه کارگر بود که یک ابزار مهم، یک امید و یک امکان برای سازمان دادن انقلاب سوسیالیستی را از دست دادند. آن امید از میان رفت و آنجائی هم که بعضی هنوز به آن آویزان هستند خط حاکم بر حزب کمونیست کارگری ایران آنها را به لشکریان بی جیره و مواجب "هخا"، "الحواز"، "ترک پرست ها" و غیره تبدیل کرده است. تراژدی این است. باید از این زاویه اجتماعی و جنبشی به مسئله نگاه کنیم و بحث امروز هم همین هدف را دارد.

حزب کمونیست کارگری و رهبری جدید آن در انقلابی که در ایران در حال شکل گیری است جناح چپ ناسیونالیسم طرفدار غرب را نمایندگی میکند. به اعتقاد من شرط اینکه طبقه کارگر و کمونیست ها بتوانند در انقلاب آتی ایران صف مستقل را تشکیل دهند و

واقعا انقلاب آتی ایران را به یک انقلاب سوسیالیستی تبدیل کنند این است که ماهیت اجتماعی و جنبشی خط جدید حزب کمونیست کارگری را بشناسند و تمایز خود را از این سنت بدانند. این ما را به تنز دوم میرساند.

۲ - تاریخ جامعه، تاریخ مبارزه مکاتب و عقاید نیست، تاریخ مبارزه طبقاتی است که از کانال رو در روئی و کشمکش سنت های و گرایشات اجتماعی و سیاسی بروز میکند و افکار و عقاید بر این متن معنی میشوند.

اگر این را نبینید ناچار میشوید برای توضیح تاریخ به افکار و خصوصیات افراد و توطئه ها و زد و بند ها متوسل شوید. نمی بینید آنچه که در روسیه پیروز شد نه "استالینیسم" بلکه ناسیونالیسم عظمت طلب روس بود که اتفاقاً حزب بلشویک ناقل آن بود و حتی تروتسکی هم در همان چارچوب سنتی محبوس بود. با این تز مارکس است که میتوان فهمید چرا بعضی از احزاب رشد میکنند و بعضی نمیکند. این تفاوت جامعه شناسی سیاسی مارکس با کتب درسی جامعه شناسی دانشگاهی است که گرفتن و نگرفتن کار احزاب سیاسی را تماماً به یک لاتاری تبدیل کرده اند.

این متد در مورد همه پدیده های اجتماعی و تاریخ احزاب سیاسی درست است. ما تاریخ اختلافات حزب بلشویک و تاریخ اختلافات حزب کمونیست ایران را با این متد توضیح دادیم تاریخ حزب کمونیست کارگری را هم باید با همین متد توضیح دهیم.

حزب کمونیست کارگری را هم باید بر متن تاریخ اش نگاه کرد. اگر کسی هم این تاریخ را نمیداند باید سراغ این تاریخ برود و کشمکش سنت های (ی اضافی است) و ترند های سیاسی و اجتماعی در آن را سراغ بگیرد. توضیح اینکه جدائی در حزب کمونیست کارگری با اینکه "ناگهان" کورش مدرسی "راست شد" و قصد کرد با بورژوازی ائتلاف کند پوچ و در تناقض با واقعیت و مخالف ابتدائی ترین درک از مارکسیسم و خط حکمت است. این حکم در مورد سیاست های طرف مقابل هم ما هم درست است. بدین معنی که آنها هم در این حزب تاریخی دارند. آنها هم در عقاید خود تجدید نظری نکردند. همین بودند که اکنون هستند، گیرم که در شرایط متفاوت سیاسی و اجتماعی.

بحث من این است که نه حمید تقوایی، نه آذر ماجدی، نه علی جوادی، نه اصغر کریمی در ارادت شان به منصور حکمت تجدید نظری نکرده اند. مسئله این است که قبلاً هم همین نظرات امروز را داشتند. تصور شان از مارکسیسم و خط حکمت همین بوده است. "پیچ و خمی" که به کمونیسم کارگری میدهند از نیاز های افقی و سنتی نتیجه میشود که قطب نمای آنها است. بعداً توضیح میدهم که حزب کمونیست کارگری بستر مشترک نظرات حکمت با این نظرات بود. بعلاوه حتی اگر اینها هم در عقاید خود تجدید نظر کرده باشند باید این تغییر در متن تاریخ حزب قرار دهید و این تاریخ را در متن تحولات اجتماعی و سیاسی جامعه بگذارید و ضرورت این تغییر را نشان دهید. با فردی و شخصی کردن تاریخ از سر مصلحت سیاسی روز نمیشود چیزی را توضیح داد.

این متد یک پایه اساسی تفاوت مارکسیسم انقلابی با کمونیسم کارگری است. بخش مهم کتاب "تفاوت های ما" منصور حکمت معطوف به باز کردن این تمایز متدیک است. به این معنی است که میگوئیم مارکسیسم انقلابی یک جریان مکتبی است و به تاریخ چپ سنتی تعلق دارد و کمونیسم کارگری یک جریان اجتماعی و جنبشی که از کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست در نقد همین چپ شروع میشود.

عجیب نیست که اختلاف ما با رهبری جدید حزب کمونیست کارگری در توضیح چه گذشت آن حزب از همینجا شروع میشود. ما فکر نمی کنیم که مبارزه سیاسی بر سر یا حول ارتداد و ایمان یا مارکسیسم و روزیونیسم شکل میگیرد. اتفاقاً یکی از نقطه های شروع نظری بحث های کمونیسم کارگری از جدل بر سر اینکه روزیونیسم چیست در میگیرد.

در حوالی کنگره دوم حزب کمونیست ایران در سال ۱۳۶۵ بحثی حول بازنویسی برنامه بعد از تثبیت شکست انقلاب ایران شروع میشود و یکی از مسائل مورد بحث در مورد روزیونیسم است و اینکه روزیونیسم را چگونه باید توضیح داد.

منصور حکمت در سمینار کمونیسم کارگری در سال ۲۰۰۰ میگوید:

"از نظر فکری یکی از رگه های اصلی بحث کمونیسم کارگری، یکی از مسائلی که در ریشه ای بود به بحث کمونیسم کارگری، بحث ارزیابی ما از روزیونیسم بود. اگر یادتان باشد در حوالی کنگره ۲ (حزب کمونیست ایران) بحث اینکه باید برنامه حزب را بازسازی کرد، آنهایی که در حزب کمونیست ایران بودند میدانند، و تجدید نظر در برنامه حزب و برنامه دیگری باید بنویسیم و آن یکی دیگر بدر نمیخورد.

در توجه به برنامه حزب، یک بند مهم آن، بند روزیونیسم، خیلی حساس بود. روزیونیسم چیست؟ آن چیزی که در بحث ما بخصوص برجسته شد، این بود که جنبش چپ روزیونیسم را تا به حال به عنوان ارتداد از نظریات، ارتداد از مکتب به آن نگریسته است. روزیونیست، یعنی اینکه در یک چیزی ریوایز (revise) کرد، روزیونیست کسی است که در یک حرفهائی، در یک احکامی که گویا حقیقت دارند، و حقانیت دارد و به یک معنی مقدس است، تجدید نظر میکند. ما به این میگوئیم روزیونیست. روزیونیستها را مجبور بودیم بشماریم، روسی، چینی، خروشچیفی، و روزیونیسم پوپولیستی. به هر کسی که قرار بود یک چیز بدی بگوئی یک روزیونیست به او بگوئی. و این روزیونیسم را محکوم کنی! به عنوان ارتداد از عقیده! و خود کلمه مرتد به مقدار زیادی در جنبش کمونیستی به کار رفته است اگر دقت کنید. فلانی مرتد است! مرتد یعنی چی؟ مگر این دین است؟ ارتداد از عقیده را میگفتند روزیونیسم.

اولین جائی که متوجه شدیم این کمونیسم ما با این بحث فرق دارد، در تبیین ما از روزیونیسم بود. اگر این ارتداد از عقیده است، سؤالی که هست این است چرا ارتداد پیدا میکنند از آن عقیده؟ چه منفعتی، چه منفعت واقعی پشت آن ارتداد از عقیده هست؟ فرقی که ما در تبیین مان داشتیم این بود که ما از مقوله روزیونیسم گذشتیم و رسیدیم به مقوله کمونیسم بورژوازی. گفتیم علت اینکه در تئوری تجدید نظر میشود، برای این است که یک منفعت اجتماعی آن را ایجاد میکند. اگر شما به فرض قرار است تز دیکتاتوری پرولتاریا را بگذارید کنار، برای این است که آن تئوری بدرت نمیخورد و وجودش دست و بالت را میبندد. یک جنبشی، یک پدیده ای در جامعه باید باشد که به آن تز و حکم احتیاج ندارد یا احتیاج دارد که تغییرش بدهد، وگرنه چه لزومی دارد یک نفر روز روشن پاشود برود در فلان تز مارکسیسم تجدید نظر کند؟ متوجه شدن به اینکه کمونیستها به آن احکام مارکسیستی تجدید نظر میکنند این است که به آن تجدید نظر احتیاج دارد. و در نتیجه به خاطر اینکه منفعت اجتماعی ای را دنبال میکند که آن حکم مزاحمت برایش ایجاد میکند، با آن حکم سازگار نیست، این به نظر من برای ما گام بلندی بود.

ب برای اینکه ما را تازه برد به یک سطحی از مانیفست. مانیفست را که میخوانید، میبینید مارکس و انگلس آخرش میرسند به سوسیالیسم های غیر کارگری. سوسیالیستها و کمونیستها، ادبیات سوسیالیستی و کمونیستی، سوسیالیسم فئودالی را بحث میکنند. به آنها نمیگویند در چیزی تجدید نظر کرده اند، میگویند سوسیالیسم برایش پوششی است ..."

و ادامه میدهد

"بنابراین اولین وجه تمایز ما که از ابتدای بحث روزیونیسم وارد آن شدیم این بود که کمونیسم بورژوازی کمونیسم بورژوازی است و برای توضیح کمونیسم کارگری اول باید محتوای طبقاتی متفاوت خودت را و آرمانها و ایده آلها را برای جامعه ای که میخواهی بسازی با قطب مقابل باید روشن کرده باشی. تفاوت کمونیسم کارگری با کمونیسمهای مکتبهای دیگر مکتبی نیست در درجه اول، اجتماعی است."

"... کمونیسم کارگری. اجتماعی جنبشی به چه معنا؟ به این معنی که اهداف اجتماعی متفاوتی را دنبال میکند، و بخش اجتماعی متفاوتی را سازمان میدهد. به همین دلیل ساده! اگر شما یک جنبشی دارید که روی دوش بخش اجتماعی متفاوتی قرار است ساخته بشود، و قرار است اهداف اجتماعی متفاوتی را متحقق بکند، شما جنبش متفاوتی دارید. همین را هم باید به آن بگوئی. کمونیسم کارگری یک جنبش متفاوت از کمونیسم واقعا موجود است."^۵

کمونیسم کارگری در مورد پوپولیسم هم از همان ابتدا همین را میگوید. در همین سمینار حکمت در مورد پوپولیسم میگوید:

"بحث اینکه اینها جنبشهای طبقات دیگر هستند در درون اتحاد مبارزان همیشه بوده و موج میزد. ما پوپولیسم را جنبش خرده بورژوازی میدانستیم، ولی فکر میکردیم پوپولیسم خرده بورژوازی اندیشه ای است مسلط بر جنبش کمونیستی ایران. آن چیزی که بحث کمونیسم کارگری میآورد، این است که اینطور نیست. این خود جنبش خرده بورژوازه است و اگر تو آنجا بایستی تو هم جنبش خرده بورژوازی هستی. این بحث حرف و عمل دقیقاً همین را به همه میگوید. که اگر ما داریم این کارها را میکنیم خود خرده بورژوازه هستیم، اینطور نیست که ما کمونیست هائی فعلاً موقتا مشغول یک کار دیگر هستیم! این جنبش خرده بورژوازی است اگر موضوع کارش طبقه کارگر نیست، موضوع کارش انقلاب پرولتری و سوسیالیسم نیست، و تبلیغ و ترویج دائمی به میدان آوردن آن طبقه نیست"

میگوید در بحث "فاصله میان حرف و عمل" (که در بهار ۶۳ از جانب منصور حکمت در کردستان مطرح شد) در واقع مسئله این است که عملی که از آن صحبت میکنیم، عمل یک جنبش دیگر است و نه بدفهمی جنبش خودمان. و تا وقتی که جنبشی که "عمل میکند" را در تمام قامت آن شناسید نقد شما در محدوده همان جنبش باقی میماند. اگر این جنبش را بشناسید و اگر بدانید مثلاً جنبش و افق و سنت ناسیونالیستی را بشناسید میتوانید آنرا پیش بینی کنید و خود را برای (برای) رودروئی با اشکال جدید آن از جمله با پوپولیسم آماده کنید. با این شناخت است که متوجه میشوید هر وقت جامعه به حرکت در آید بر اساس ناسیونالیسم مطرح در آن دوره پوپولیسم مربوطه هم خواه نا خواه قدم به میدان خواهد گذاشت. در نتیجه قادر خواهید بود که صف تان را در مقابل آن محکم کنید. در نتیجه میتوانید دخالت کنید و صف طبقه کارگر را در مقابل آن خودآگاه و متشکل

خط کش اندازه گرفت. اختلافات در این حزب و موقعیت کنونی را باید بر متن تاریخ همین حزب نگاه کرد. راست، چپ، کمونیسم کارگری و یا چپ سنتی یک شبه در هیچ حزب و سازمانی ظاهر نمی‌شوند. سیر حرکت حزب کمونیست کارگری یک مسیر پیوسته است.^۷ با این متد باید سراغ تاریخ حزب کمونیست کارگری و تناقضات درونی آن رفت.

فصل دوم – حزب کمونیست ایران دیداری مجدد

اگر بخواهیم جریانات درونی حزب کمونیست کارگری ایران را بشناسیم باید به حزب کمونیست ایران برگردیم. بخش مهمی از سنت های درون حزب کمونیست کارگری از حزب کمونیست ایران به ارث رسیده اند. حزب کمونیست ایران خود محصول یک انقلاب بزرگ در ایران است که نقطه شروع خوبی برای بحث ماست.

تشکیل حزب کمونیست ایران محصول انقلاب ۵۷ در ایران بود و در نتیجه این حزب نه تنها از نظر فکری بلکه از نظر سنت اجتماعی نیز صف بندی های چپ در انقلاب ۵۷ را منعکس میکرد. جامعه ایران در سال

۵۷ در یک بحران انقلابی به حرکت درآمد. همراه با این بحران سنت های اجتماعی مختلف جلو آمدند و افق و راه خود را در مقابل جامعه قرار دادند. این سنت ها از اسلامی تا لیبرال و از ناسیونالیست تا چپ تلاش کردند که جامعه را به سمتی که مورد نظرشان بود سوق دهند. حزب کمونیست ایران انعکاس، محصول یا نماینده رادیکال ترین سنت چپ در متن این انقلاب بود.

از جانب دیگر کمونیسم کارگری محصول یا انعکاس شکست انقلاب در ایران است. یا درست تر بگویم از اینجا شروع میشود. یکی از پایه های مهم کمونیسم کارگری انعکاس شکست انقلاب ۵۷ و سولاتی است که در مقابل ما قرار میگیرد. از جمله اینکه انقلاب ۵۷ تمام شد اما انقلاب بعدی چیست؟ کی است؟ تا آنوقت چه باید کرد؟ چرا کمونیست ها شکست خوردند؟ چرا ما شکست خوردیم؟ چرا در حالی که ما که در کردستان کمونیست ها و انسان های آزادیخواه و شرافتمند را جذب کرده بودیم، حول یک پرچم انسانی سازمان داده بودیم و متکی به تئوری مارکس و انگلس و لینین بودیم از یک جریان مذهبی که به خرافه و تئوریزه کردن جهالت متکی بود و به زور سرباز گیری میکرد شکست خوردیم؟ چرا ما که سمبل آزادی خواهی و عدالت جوئی بودیم در مقابل جریان اسلامی که جامعه را مختنق میکند، طبقه کارگر را سرکوب میکند، کمونیست ها را قتل و عام میکند، زنان را به اتباع درجه سوم تبدیل میکند نتوانستیم مقاومت بیروزمندی بکنیم؟ منصور حکمت هم در سمینار های کمونیسم کارگری در سال ۸۹ و ۲۰۰۰ درست از همین چرا ها شروع میکنند. به هر صورت، کمونیسم کارگری متعلق به دوره ای است که در آن پایان انقلاب ۵۷ مسجل میشود. بقول حکمت:

“از نظر تاریخی شروع بحث کمونیسم کارگری برمیگردد به پایان دوره انقلاب در ایران و وقتی که عملاً بحث سازمان دادن یک انقلاب دیگر، ولی چه انقلابی، مطرح میشود و آن بحث انقلاب طبقه کارگر و سازماندهی خود طبقه کارگر”^۸.

انقلاب ۵۷ ایران اتفاق مهمی بود. به این دلیل که در ایران اولین بار بود که در یک جامعه کاپیتالیستی تحرک انقلابی شروع شد و تضاد ها و تناقضاتی که این تلاطم انقلابی را بوجود آورد تضاد ها و تناقضات یک جامعه بورژوازی بود. در انقلاب ۱۹۱۷ روسیه مسئله دهقانی مهم بود. در کشورهای دیگر بخصوص در خاورمیانه و آسیا ما با تحولاتی روبرو هستیم

که یک محرکه مهم آنها مبارزه با عقب ماندگی های جامعه ماقبل سرمایه داری نظیر مسئله دهقانی یا مسائل مربوط به جنگ های استقلال طلبانه و غیره بود. انقلاب ۵۷ ایران اساساً محرکه خود را از جمعیت شهری و جامعه کاپیتالیستی نسبتاً پیشرفته میگرفت. درست به همین دلیل انقلاب ۵۷ ایران همراه خود طبقه کارگر را به عنوان یک نیروی اجتماعی و سیاسی به میدان آورد. و به همراه به میدان آمدن طبقه کارگر. انعکاس به میدان آمدن طبقه کارگر را می توان در میدان پیدا کردن افق ها و سنت های سیاسی و اجتماعی رادیکال تر در جامعه دید. چپ در جامعه میدان پیدا میکند و با استقبال روبرو میشود.

سال ۵۷ بحران در جامعه سرمایه داری ایران بلاواسطه رابطه کار و سرمایه را به روی میز جامعه انداخت و کل چپ هر کدام از زاویه خود شروع به پاسخ دادن به این رابطه و سولات ناشی از آن کردند. کسانی که انقلاب ۵۷ ایران را تجربه کردند میدانند که یک مشخصه آن دوره شکل گیری اجتماعات متعدد کارگری – روشنفکری چپ بود. اگر در خیابان در دفاع از مارکس و در توضیح رابطه کار و سرمایه خوب حرف میزدید دیر یا زود یک کارگر پیشرو دست شما را میگرفت از شما میخواست که همراه او به کارخانه یا محله اش بروید و برای کارگران در این مورد حرف بزنید. طبقه کارگر همراه خود سوسیالیسم و در نتیجه مارکس و کمونیسم را به میدان میکشد این اجتناب ناپذیر است.

اما ایده های نیروی چپی که در این متن به جلو صحنه آمد بود لزوماً ربطی به مارکس نداشت. این نیروی چپ فکر میکرد که مشکل جامعه ایران نوعی وابستگی به امپریالیسم است. این برداشت را در قالب تز سرمایه داری وابسته، تز نیمه فئودال – نیمه مستعمره و غیره توضیح میداد. این چپ در اشکال تمایز زیادی میان انقلاب جاری و پیروزی آن با سوسیالیسم نمی داد. سوسیالیسم برایش همان استقلال از امپریالیسم به اضافه دولت رفاه بود. در نتیجه فکر میکرد که میتواند با همین انقلاب که هنوز به سوسیالیسم مرتبط نشده سوسیالیسم را متحقق کرد. این چپ سرنگونی رژیم شاه را در یک انقلاب آزادی خواهانه همان سوسیالیسم میدانست. چپ در نهایت یک نیروی ضد رژیمی بود و برای او سوسیالیسم هم در نهایت همین ضدیت با رژیم بود. این چپ متوجه نبود که “عقب ماندگی ها”ی جامعه نه ناشی از امپریالیسم بلکه ناشی از مقتضیات تولید و باز تولید سرمایه داری در ایران است. این پوپولیسم پرچم سیاسی و آرمانی ناسیونالیسم میلیتانت طرفدار دولت رفاه است.

پوپولیسم در انقلابی که سولات خود را از تناقضات جامعه سرمایه داری میگرفت ناتوان بود. مارکسیسم انقلابی اتحاد مبارزان کمونیست تناقضات فکری این پوپولیسم را به نقد کشید. اما مارکسیسم انقلابی تنها یک جریان فکری ضد رویزیونیستی و ضد پوپولیستی بود و از نظر سنت اجتماعی در چارچوب همان جنبش اجتماعی ای که پوپولیسم را از خود بیرون داده بود عمل میکرد. مارکسیسم انقلابی فلسفه و علت وجودی خود را از ضدیتش با پوپولیسم و رویزیونیسم میگرفت درست به همین دلیل است که با شکست پوپولیسم، مارکسیسم انقلابی هم کل فلسفه وجودی و لذا کل خوش فکری سیاسی خود را از دست داد و به عمق سکوت و بی حرفی مزن فرو رفت.

تشکیل حزب کمونیست ایران در سال ۱۳۶۲ در واقع اعلام پیروزی مارکسیسم انقلابی و شکست پوپولیسم است اما همانگونه که گفتم با شکست پوپولیسم مارکسیسم انقلابی هم فلسفه وجودی خود را از دست داد. کنگره موسس حزب کمونیست ایران جشن پیروزی و مجلس ختم مارکسیسم انقلابی هر دو است.

قبل از این رسالت مارکسیسم انقلابی در کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست تمام شد و کمونیسم کارگری در بحث “نقد سبک کار پوپولیستی” (و در واقع در نقد سبک کار خود اتحاد مبارزان) متولد شده بود. منصور حکمت خود تولد بحث های کمونیسم کارگری را به کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست برمیگرداند. در هر صورت، اگر این تمایز و این واقعیت وجودی مارکسیسم انقلابی را تشخیص ندهیم تفاوت بنیادی و جنبشی کمونیسم کارگری و مارکسیسم انقلابی و در واقع منشا کشمکش درون حزب کمونیست ایران و پس از آن کشمکش در حزب کمونیست کارگری را درک نخواهیم کرد.

این حقیقت که مارکسیسم انقلابی قادر به نقد آن جنبشی که پوپولیسم بر آن استوار است نبود انعکاس این واقعیت است که مارکسیسم انقلابی خود در صف همان جنبش بود – البته با پذیرش یک مارکسیسم ابستره و متناقض. منصور حکمت خود به کرات از همان ابتدا بر این تمایز میان مارکسیسم انقلابی و کمونیسم کارگری اصرار داشت. از جمله در “تفاوت های ما” در سال ۶۸، در پاسخ به این سوال که آیا کمونیسم کارگری نقدی به سبک کار و در واقع مارکسیسم انقلابی است که “جلو تر رفته” است میگوید:

“البته این نحوه ای است که خیلی از رفقا دوست دارند فکر کنند، چرا که به نحوی بحث امروز را در امتداد بحث دیروز نشان میدهد و پیوستگی تاریخی حزب را محفوظ نگه میدارد. بنظر من کمونیسم کارگری حاوی انتقاد نظری جدی ای به چهارچوب فکری موسوم به مارکسیسم انقلابی ایران است. تاکید هر دو بر مبتنی بودن به ارتدوکسی مارکسیسم برای یکی فرض کردن اینها حتی از نظر تئوریک کافی نیست. مساله تماماً بر سر برداشت متفاوت ما از این مارکسیسم و این ارتدوکسی است. به عبارت دیگر، کمونیسم کارگری بعنوان یک جمع بندی در موضع انتقادی جدی ای نسبت به گذشته فکری و سیاسی خود ما قرار میگیرد. ...

قبلاً هم گفتم که من از تقابل جنبش ها، بعنوان پدیده های اجتماعی، حرکت میکنم و تنها بر این مبنی میتوانم تقابل مکاتب و دستگاههای فکری را بشناسم. “مارکسیسم انقلابی ایران” یک جنبش فکری و سیاسی اجتماعی بود. چهارچوب فکری حرکت مادی ای بود که در جامعه ایران در دوره معینی براه افتاد و نتایج کاملاً ملموس و قابل مشاهده ای در سطح جامعه ببار آورد. ... این جریان پرچم چرخش به چپ سوسیالیسم رادیکال در ایران بود و خیلی زود آنچنان نیروی وسیعی را شامل شد که عملاً به بستر اصلی رادیکالیسم چپ در ایران تبدیل شد و معتبر ترین و فعال ترین حزب سیاسی چپ رادیکال، حزب کمونیست ایران، را تشکیل داد. چپ ایران در طول انقلاب ۵۷ پلاریزه شد، مرکز آن دچار تشتت شد، راست آن به سمت حزب توده و سوسیال دموکراسی چرخید و چپ آن، بر مبنای این نقد مارکسیستی انقلابی از خلق گرایی، به یک جریان حزبی قدرتمند تبدیل شد.

واضح است که این جریان انتقادی به ارتدوکسی مارکسیسم در برابر خلق گرایی متکی بود. اما بعنوان یک حرکت اجتماعی این جریان بهرحال سیمای معینی از خود بدست میداد. اینکه ما، بعنوان فعالین و یا سردمداران این جریان، از مارکسیسم چه میفهمیدیم یک بحث است و اینکه حرکت مارکسیسم انقلابی بعنوان یک حرکت تعریف شده و عینی چه استنباطی از مارکسیسم بدست میداد بحث دیگری است. این دومی به مراتب مهم تر است. در همه جنبش ها

کنید. در نتیجه میتوانید انقلاب کمونیستی تان را سازمان بدهید. بحث در مورد شوروی هم همین بود. میگفتند استالینیسیم باعث این وضع شده است. دیکتاتوری حزب بجای دیکتاتوری طبقه نشست و سایر اشکال نقد هائی که با توجه به عدم شناخت از افق جنبش ناسیونالیستی روس در عرصه اقتصاد در چارچوب همین افق بورژوازی و دمکراتیک باقی میمانند. بحث کمونیسم کارگری این بود که در مقابل جامعه شوروی یک افق سوسیالیستی (که لنینیسیم آن را نمایندگی میکرد) و یک افق ناسیونالیستی عظمت طلب و رفرمیست روسی (که بلشویسم و منشویسم بدنه اصلی حزب بلشویک آن را نمایندگی میکرد) قرار داشت. این ناسیونالیسم دوست داشت روسیه از عقب ماندگی بیرون بیاید، صنعتی شود، به اروپا به پیوندد، دست مذهب و فئودالیسم را کوتاه کند، متمدن و مدرن شود و درجه ای از رفاه بر آن حاکم شود. در دوره تعیین تکلیف بعد از تثبیت حکومت بلشویک ها دولت و حزب تماماً افق ناسیونالیستی را انتخاب کردند. بحث های استالین، تروتسکی و کل رویداد های آن دوره را این انتخاب جنبشی ضروری میکند و نه به عکس. مشروطه خواهان و کادت ها در روسیه همین را آگاهانه تر از بلشویک ها و منشویک ها میخواستند و درست به همین دلیل تقریباً دسته جمعی پشت استالین و سیاست ها او رفتند. بحث این است که از سر مکتب نمیشود سراغ تحولات جامعه رفت باید از سر جنبش ها و تاریخ کنکرت آنها سراغ این مسائل رفت.

ما از ابتدا با همین متد به اختلافات داخلی حزب کمونیست کارگری برخورد کردیم. در بیانیه ای که تحت عنوان “در باره بحران کنونی حزب کمونیست کارگری ایران و ...” از طرف ۲۱ نفر از اعضای کمیته مرکزی در ۱۱ اوت ۲۰۰۴، قبل از جدائی ما از حزب کمونیست کارگری ایران منتشر شد ما بر همین اصل تاکید کردیم. بیانیه میگوید:

“آنچه که در حزب کمونیست کارگری در حال رشد است، رعد و برق در آسمان بی ابر نیست. این وضع از تجدید نظر در عقاید افراد، به چپ و به راست رفتن اعضای رهبری حزب و یا از خلیقات و سوء نیت آنها ناشی نمیشود. از جانب بخشی از رهبری حزب در توضیح وضعیت کنونی حزب یک تبیین بغایت ضد مارکسیستی بدست داده میشود که گویا این وضع از “ارتداد” یک فرد – کورش مدرسی – ناشی شده است. ... در این راه رفقا به عقب مانده ترین شیوه ها و شیطان سازی های مائویستی و تقلید ناشیانه متد های انقلاب فرهنگی چین متوسل میشوند. جدال در حزب به جدال میان “راست” و “چپ” جعلی نسبت داده شده است که ناگهان در حزب سر بر آورده است. پلانفرمی برای “راست” و “چپ” اختراع شده است که تماماً ساختگی و جعلی است.

این متد ضد مارکسیستی در تحلیل و تبیین سیاسی مورد نقد دائمی کمونیسم کارگری بوده است. یکی از درافزوده های بارز منصور حکمت به تئوری مارکسیسم نقد این سوسیالیسم عرفانی در بررسی تجربه شکست سوسیالیسم در روسیه است. در مقابل همه مکاتب سنتی چپ منصور حکمت بجای متمرکز کردن نقد بر انحرافات فکری یا شخصیتی افراد، نقد را به تقابل کشمکش های سنن اجتماعی موجود در تاریخ حزب بلشویک و در جامعه روسیه متکی کرد. کشمکش هائی که در تمام طول تاریخ حزب سوسیال دمکرات روسیه و در سنت سیاسی و اجتماعی اعتراض به تزاریسیم قابل مشاهده است.

حزب کمونیست کارگری ایران را هم درست باید با همین روش تبیین کرد و باید با همین

است جنبش کمونیستی اجتماعی و دخالتگر را سازمان داد و نه بطور کلی دخالتگری و یا اجتماعی بودن با اتکا به دنباله روی از عقب ماندگی‌ها^{۱۰}. و همین واقعیت باعث شد که گرایش ناسیونالیستی در کومه له نه تنها زیر نقد نرود بلکه به همراه کل کومه له احساس آرامش کند. تنها رویداد های بعدی در حدود سال ۱۳۶۸ بود که ناسیونالیسم کرد را ناراضی و فعال کرد که بعدا به آن خواهیم پرداخت.

نکته مهم دیگری که باید به آن توجه کرد اینست که چه جریان چپ سنتی و چه جریان ناسیونالیست درون کومه له هیچکدام پرچمی ندارند. در همه جلسات و کنگره ها و کنفرانس ها با بحث های منصور حکمت موافق هستند و به آن رای میدهند - که مشروح این رابطه پیچیده در کتاب "تفاوت های ما" منصور حکمت تشریح شده است. اما حاصل نقد حکمت و فعالیت ناشی از آن در این دوره علیرغم اینکه کسانی چه با رضایت و یا چه از سر ناچاری آنرا دنبال کردند این شد که بعد از ۳ یا ۴ سال دیگر روابط و ضوابط درونی و همه جنبه های فعالیت کومه له در مقایسه با ابتدای تشکیل حزب کمونیست تغییرات مثبت عظیمی کرد. کومه له سال ۱۳۶۸ از کومه له سال ۱۳۶۲ تا حدود زیادی غیر قابل بازشناسی شده بود.

همزمان با این فعل و انفعال ها اضمحلال اردوگاه شوروی شروع شد و کل بلوک شرق در بحران فرو رفت. جنگ ایران و عراق تمام شد و کل حزب کمونیست وارد یک تند پیچ دیگری شد که موضوع بخش بعدی است.

فصل سوم - حزب کمونیست ایران: کنگره سوم، قبل و بعد: پایان جنگ ایران و عراق، فروپاشی بلوک شرق، کانون کمونیسم کارگری، ناسیونالیسم کرد و "سانتریسم" مارکسیسم انقلابی

در این اوضاع حزب کمونیست ایران در سال ۱۹۸۸ (۱۳۶۷) به کنگره سوم خود نزدیک میشد. اشاره کردم که کنگره اول یا کنگره موسس حزب در واقع کنگره اعلام پیروزی مارکسیسم انقلابی در چپ و در همان حال مجلس ترحیم رسمی مارکسیسم انقلابی هم بود. کنگره دوم کنگره طرح کمونیسم کارگری و کنگره سوم کنگره باز شدن رسمی شکاف ها در حزب کمونیست ایران بود. کنگره سوم حزب در اوج برو و بیای گورباچف و قبل از فرو ریختن دیوار برلین برگزار شد.

در این کنگره، کمونیسم کارگری که تا آن زمان بعنوان نماینده کل حزب حرف میزد رسماً خود را از سایر جریانات درونی جدا کرد و بعنوان یکی از گرایش های درون حزب ظاهر شد. نفس همین فاصله گرفتن در واقع نورا فکن را روی سایر جریانات درون حزب، بویژه چپ سنتی (مارکسیسم انقلابی) و گرایش یا سنت ناسیونالیستی در کومه له انداخت و درست به همین دلیل با عدم استقبال، "ابهام" و "سوال" روبرو شد.

تا این مقطع بحث های کمونیسم کارگری بعنوان نظر کل رهبری حزب معرفی میشد. منصور حکمت از جانب رهبری حزب حرف میزد، بحث های او "باور های مشترک" اعلام میشد. در این کنگره این همه با هم بودن و این دست در گردنی

اجتماعی است و اگر شما کمونیست هستید قاعدتا باید از جامعه شروع کنید و در جامعه قدرت باشید. قدرت یک جریان کمونیستی را اساسا باید از قدرت آن در جامعه نتیجه گرفت و نه از سر تعداد نوشته ها یا جدال های فکری آن. این بحث اصلی کنگره دوم حزب کمونیست ایران و کنگره پنجم کومه له بود که به دنبال هم در زمستان ۶۴ در اردوگاه مرکزی کومه له در خاک عراق برگزار گردید.^{۱۱}

در این دوره محور بحث توجه به جامعه شد. با توجه به برتری عظیم کومه له از نظر نفوذ اجتماعی بر تجربه تا کنونی چپ رادیکال، در این دوره نورا فکن روی کومه له به عنوان نمونه چپی که میتواند اجتماعی شود افتاد. در این کنگره ها کومه له نمونه و مثال یک جریان چپ اجتماعی شده بود و در کنگره دوم حزب کمونیست و در کنگره پنجم کومه له این تجربه برجسته شد و خود کومه له مورد ستایش بود. هنوز هم تمام بخش های باقی مانده از کومه له به اینکه "کومه له یک نیروی اجتماعی است" اشاره دارند. این حکم که کومه له یک نیروی اجتماعی است یکی از فرمولبندی های باقی مانده از کنگره دوم حزب کمونیست و کنگره پنجم کومه له است.

سوال دوم این بود که چگونه میشود اجتماعی شد. در پاسخ به این سوال تز دوم متولد شد: دخالت گری. اگر میخواهید اجتماعی شوید باید در رویداد های اجتماعی شرکت کنید و به تغییرات اجتماعی قفل شوید. اینکه "کومه له یک سازمان دخالتگر" است مدال دومی بود که کنگره دوم حزب و کنگره پنجم کومه له به سازمان کردستان حزب داد. این دو تز در واقع محور های فشار خط حکمت به مارکسیسم انقلابی بعنوان یک جریان غیر اجتماعی و غیر دخالتگر بود. اجتماعی بودن و دخالتگر بودن به این میرسید که جامعه ساخت دارد، طبقه کارگر ساخت و بافت دارد و کمونیسم ما باید بخشی از بافت و فابریک اجتماعی طبقه کارگر باشد. از اینجا بحث های آژیتاتور پرولتر و بحث های سیاست سازماندهی ما در طبقه کارگر از جانب حکمت مطرح شد. و این دیگر بیان فرموله بحث های حکمت است.

تفاوت گروه خون سیاسی مارکسیسم انقلابی با پراتیک اجتماعی کومه له و مسائلی که در مقابل ما قرار میداد بیش از هر چیز در این واقعیت منعکس شد که از میان تعداد زیادی از ما که از تهران و سایر بخش های ایران به کردستان آمده بودیم تنها معدودی واقعا با آنچه در کومه له اتفاق می افتاد گره خوردند و بر آن تاثیر گذاشتند. بخش اعظم قریب به اتفاق این فعالین مارکسیسم انقلابی، با اینکه سال ها در اردوگاه های کومه له بودند، هیچگاه در پراتیک و مسائل سازمانی، انسانی، سیاسی و اجتماعی این تشکیلات شریک نشدند و تا آخر میهمان باقی ماندند. همین واقعیت نشان داد که برای هر کس که درگیر این پراتیک و مسائل ناشی از آن میشد به سرعت جا باز میشد و جذب میشد. جایگاهی که منصور حکمت و خسرو داور و کسانی مانند من در کومه له پیدا کردند نمونه های این واقعیت است. عصبانیت و نقد تیز منصور حکمت از این پدیده غیر اجتماعی و شاید ضد اجتماعی چپ سنتی و مارکسیسم انقلابی چاشنی مباحث او در کنگره دوم حزب کمونیست و کنگره پنجم کومه له بود.

منصور حکمت خود گفت که اولین بار بحث های کمونیسم کارگری را بطور فرموله در کنگره دوم حزب مطرح کرد. این کنگره علاوه محل تمجید از سنت اجتماعی و دخالتگر کومه له هم بود. بسیاری هنوز درک شان از کمونیسم کارگری به این جنبه های بحث محدود مانده است. وقتی بر اجتماعی و دخالتگر بودن تاکید میگذارند برایشان نوع جنبشی که قرار است اجتماعی و دخالتگر باشد برجسته نیست. متوجه نیستند که قرار

این پوپولیسم در واقع مارکسیسم انقلابی دیگر خاصیت، معنی و رسالت خود را از دست داد. شکست پوپولیسم و شکست انقلاب ایران کل این مارکسیسم انقلابی را به یک بی هدفی، سردرگمی، بی سوالی و در نتیجه بی جوابی کشاند. اگر کل نشریات سیاسی و تئوریک آن دوره را مرور کنید این بی حرفی و سر در گمی را میبینید.

با فروکش غلیان انقلابی در جامعه حدود سال ۱۳۶۲ مارکسیسم انقلابی هم که بستر عمومی چپ سنتی ایران شده بود تپش، هیجان و تعجیل خود را از دست داد. نهاد های حزبی، البته به جز آنهایی که در کردستان فعالیت میکردند که بعد به آنها هم خواهیم پرداخت، سوت و کور بودند. ما شاهد تغییر آرایش مکرر بالای حزب برای روشن نگاه داشتن تنور رهبری حزب بودیم. تنوری که تا آخر خاموش ماند. از همین دوره پوپولیسم و چپ سنتی وارد یک دوره یخبندان تاریخی شد و به خواب زمستانی فرو رفت و تا تحولات انقلابی جامعه ایران در سالهای اخیر کماکان همین خواب زمستانی باقی ماند. این خط و سنتی است که در بحث های کمونیسم کارگری به آن نام سانتر دادیم. جریان بی خط، جریان مبهور، جریان ضد رویزیونیست، بدون هویت و پراتیک اجتماعی و بی مسئله و کلا بی رنگ.

بعلاوه در حزب کمونیست ایران ما کومه له یا تشکیلات کردستان حزب را داشتیم که پدیده پیچیده تری است. دامنه عمل و معنای عملی فعالیت ما در حزب کمونیست ایران در کردستان و در خارج از کردستان کلا متفاوت بود. در کردستان، حزب کمونیست از کاناال کومه له یک قدرت سیاسی، اجتماعی و نظامی بود. اما کومه له خود اختلاطی از جریانات مختلف بود و بیش از هر بخش دیگر حزب از مباحث کمونیسم کارگری تاثیر گرفت. بدون شک یک جریان مهم در حزب کمونیست در کردستان یک سنت ناسیونالیستی میلیتانت و بعضا زحمتکش دوست بود که به حزب کمونیست رضایت داده بود. به این دلیل که به صفوف کومه له برای مقاومت در مقابل جمهوری اسلامی یک فلسفه فکری و سیاسی طولانی مدت تر میداد. با تشکیل حزب کمونیست ایران معلوم شد فعلا تا سوسیالیسم باید بچنگیم. بعلاوه تشکیل حزب کمونیست به کومه له هم پیمان سراسری و متحدین جهانی در یک انقلاب سوسیالیستی را وعده میداد. از یک نظر پیوستن حزب دمکرات به شورای ملی مقاومت هم همین خاصیت ها را داشت. بعلاوه، کومه له برعکس سایر جریانات چپ یک موجودیت اجتماعی بود. کارگر و زحمتکش در کردستان در ابعاد وسیع خود را با کومه له و حزب کمونیست ایران تداعی میکرد و همین واقعیت به فعالیت کمونیستی ابعاد اجتماعی میداد که در سایر بخش های ایران حزب کمونیست فاقد آن بود. در کومه له در کنار سنت ناسیونالیسم میلیتانت راضی به حزب کمونیست و در کنار چپ سنتی بی افق و بی حرف، یک پراتیک عمیقا تاثیر گرفته از بحث های کمونیسم کارگری شکل گرفت. سازماندهی در میان طبقه کارگر، سازمان دادن اول ماه مه های کردستان در اوج اختناق جمهوری اسلامی جنبه هائی از این موجودیت متمایز بود.

در پائیز ۶۲، با عقب نشینی رهبری کومه له به داخل خاک عراق اولین سوالاتی که از جانب منصور حکمت در مقابل حزب قرار داده شد یک چرای همه جانبه به شکست انقلاب ۵۷ بود. معلوم بود که پرونده انقلاب ۵۷ اساسا بسته شده است. محور اصلی سوالات مسئله یافتن دلیل بی قدرتی چپ در ایران و در جهان بود. بطور واقعی صورت مسئله کمونیسم کارگری از یافتن دلیل بی قدرتی کمونیسم در جهان بطور اعم و در ایران بطور اخص، شروع میشود. اولین بعد و شاید مهمترین بعد جوابی که به این سوال داده میشود اینست که کمونیسم یک پدیده

همینطور است. آن بخشی از تفکر و آگاهی رهبران و فعالین یک جریان به مشخصه فکری و عینی یک جنبش بطور کلی تبدیل میشود که با نیازها و مشخصات مادی و اجتماعی آن حرکت تناسب دارد. یک جنبش بهرحال مشغله اجتماعی معینی پیدا میکند که تصویری از تمام افق فعالین و متفکرین و رهبران آن نیست. جریان مارکسیسم انقلابی پرچم رادیکالیزاسیون چپ روشنفکری ایران زیر فشار سوسیالیسم کارگری و عظمت معنوی مارکسیسم بود که تازه داشت بطور دست اول و یا روایاتی اصولی تر در چپ ایران مطرح میشد. بهرحال مارکسیسم انقلابی بعنوان یک جریان تا آن اندازه به ارتدوکسی رجعت میکرد که به کار یک چپ غیر کارگری فعال در یک انقلاب معین میخورد. خیلی از فعالین این جریان شاید در ذهن خود افقی فراتر یا محدودتر از این داشتند.^۹

و بعدا اضافه میکند که:

“در چهارچوب سنت مارکسیسم انقلابی ایران، علت شکست نهائی انقلاب کارگری در شوروی را “غلبه رویزیونیسم” میدانند. بحث ما، من و رفیق ایرج آذرین، در بولتن شوروی دقیقا همین تبیین را نقد و رد میکند. بجای جستجو کردن علت شکست در تخطی این و آن از مارکسیسم به مثابه یک تئوری، ما جنبش اجتماعی طبقه کارگر و محدودیت ها و افق و بی افقی آنرا مبنی قرار میدهیم....

اگر بخواهم انتقاد تئوریک امروز خود را از دستگاه فکری موسوم به “مارکسیسم انقلابی ایران” ساده کنم و در یک جمله بگویم این میشود: این جریان فاقد یک نگرش تاریخی و فاقد یک درک اجتماعی از خود مارکسیسم به مثابه یک تئوری و یک جنبش بود. بنظر من این جریان مفسر بسیار خوبی برای مارکسیسم به عنوان یک تئوری بود، البته تا آنجا که امر اجتماعی ای که در برابر خود داشت رجوع به مارکسیسم را ایجاب میکرد”^{۱۳}

حزب کمونیست ایران از همان روز اول با سوالات جدید و چالش هایی از جانب خطی که در کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست متولد شد روبرو بود. کسانی که با تاریخ آن دوره آشنا هستند به سخنرانی مشهور منصور حکمت تحت عنوان “فاصله حرف و عمل” پائیز ۱۳۶۲ در اردوگاه مرکزی کومه له آشنا هستند. در این سخنرانی، که تنها چند ماه بعد از کنگره موسس حزب انجام شد، منصور حکمت کل “عمل” حزب را به طبقه ای دیگری نسبت داد. اشاره کردم که بعدا در بحث های کمونیسم کارگری منصور حکمت میگوید ما فکر میکردیم که این سنت جریانات اجتماعی دیگر است که در میان ما نفوذ کرده است. اما در واقع خود آن جریان “اجتماعی دیگر” بود که عمل میکرد.

چالش حزب کمونیست ایران از جانب خط حکمت دینامیسم کل حرکت متفاوت این حزب از چپ رادیکال را تأمین میکرد. پشت هر تصمیم، هر بحث و هر سیاست کار ساز حزب کمونیست همین چالش خط حکمت حضور داشت. این خط تا مدت ها خود را بعنوان “گروه فشار” یا “عنصر پیشرو” سنت های دیگر موجود در حزب کمونیست ایران ارائه میکرد. اما خط حکمت بطور قطع تنها یکی از سنت ها و جریانات موجود در حزب کمونیست ایران بود.

حزب کمونیست ایران بطور اخص محمل اتحاد و یا بستر مشترک چند سنت و یا خط سیاسی بود. قبل از هر چیز باید از “مارکسیسم انقلابی” نام برد. مارکسیسم انقلابی به همان معنی که در بالا به آن اشاره شد از یک طرف حزب کمونیست را اعلام پیروزی خود بر چپ پوپولیسم میدانست و از طرف دیگر با شکست

رهبری سلبی - رهبری اثباتی

شم رهبری کمونیستی در دوره انقلابی

متن کتبی بحث ارائه شده حسین مردابیگی در هفته منصور حکمت در تاریخ ۳ ژوئن ۲۰۰۷

مقدمه و معرفی بحث

دلیل انتخاب این تم برای بحث در هفته منصور حکمت این است که، اولاً خود بحث فی نفسه مهم است. ثانیاً در تحولات سیاسی ای که در پیش است، این مساله و این متد از رهبری دیر یا زود روی میز ما قرار خواهد گرفت.

بحث سلبی - اثباتی یا رهبری سلبی - رهبری اثباتی، تصور میکنم برای اغلب کسانی که اینجا حضور دارند، بحثی باشد آشنا. این بحث، بحثی است بر سر سبک و متدولوژی رهبری کمونیستی در دوره انقلابی. بحث رهبری سلبی - رهبری اثباتی، در واقع بیان روشن و دقیق مفهوم مارکسی از رهبری کمونیستی در دوره انقلابی است. که از اساس با متد رهبری ارشاد و آگاهگری در دوره ماقبل آن یعنی دوره غیر انقلابی، متفاوت است. بحثی است بر سر درک رهبری کمونیستی از وظایف سیاسی خود در این دوره. و ربط مستقیمی به قدرت سیاسی و رابطه حزب و جامعه دارد و به این اعتبار بحثی است حزب و جامعه ای.

در مورد رابطه منصور حکمت و بحث جنبش سلبی - جنبش اثباتی، همینقدر بگویم که این بحث را به این روشنی مارکس نکرده است، لنین هم نکرده است، اما مفهوم کمونیسم مارکس یعنی این. مفهوم کمونیسم پراتیک لنین هم یعنی این. منصور حکمت این مفهوم از کمونیسم مارکس و کمونیسم پراتیک لنین را به روشنی ای که تاکنون سابقه نداشته است در بحث سلبی - اثباتی بیان کرده است. یکی از نقاط کلیدی این بحث، تشخیص خصلت سلبی جنبش ماست که به رهبری کمونیستی اجازه میدهد با اتکاء به آن بتواند وسیعترین توده مردم را با شعارهای سلبی خود در این دوره، حول خود بسیج کند. این بحث و این متد برای خود منصور حکمت هم تازه بود و او چند جا به تازه بودن این بحث برای خودش هم اشاره میکند. حتی در یکی دو جا میگوید اصراری ندارد که کسی آن را از او قبول کند.

منصور حکمت در مقدمه بحث سلبی - اثباتی میگوید: "در سنت کلاسیک تبیین اوضاع سیاسی، نقش احزاب، مبارزه طبقاتی، مبارزه کمونیستی، قیام و هدف نهایی، شعارهای اثباتی قرار دارد." میگوید اما متد او و درک او با این درک و کلا درک و رسومی

که همه از فعالیت کمونیستی در دوره انقلابی دارند، متفاوت است. در این مورد مثال میزنند و میگویند، از هر فعال کمونیستی که بپرسی جواب میدهد باید شعار اثباتی داد. بعد اضافه میکند که او از مدتها قبل با این متد فاصله گرفته بود و هر وقت کسی از او می پرسید که آلترناتیونان چیست، جواب میداد، نداریم. وقت خودش معلوم میشد. میگوید: "تا قبل از دوره انقلابی، جنبش ما قاعدتا با فعالیت آگاهگرانه و دادن آلترناتیو اثباتی خود در برنامه اش، در تئوری سوسیالیسمش و در نقدش از کاپیتالیسم باید خود را به جامعه شناسانده باشد. دوره سلب، اما دوره کار سلبی است، نه اثباتی"

به بحث سلبی - اثباتی میشود از زاویه تئوریک هم نگاه کرد، اما این بحث همانطور که پیشتر گفتم قبل از هر چیز بحثی است بر سر درک و متد و شم رهبری کمونیستی در دوره انقلابی و اینکه رهبری کمونیستی باید چه کارها بکند و چه کارها نکند. و بداند که کدام امر مهم را در جامعه پیش ببرد. به این دلیل در اینجا و با توجه به محدودیت وقت من به استنتاجاتی از آن اشاره میکنم. هرچند که ممکن است برای اغلب کسانی که اینجا نشسته اند، آشنا باشند.

۱- تفکیک دوره انقلابی از دوره غیر انقلابی

اولین استنتاج از بحث سلبی - اثباتی، تفکیک دوره انقلابی از دوره غیر انقلابی است. رهبری کمونیستی باید تفاوت اساسی این دو دوره را از همدیگر تشخیص دهد. منصور حکمت فرق این دو دوره را به فرق جنگ با مانور تشبیه میکند. میگوید: "جنگ مانوری نیست که در شرایط واقعی انجام میگردد، بلکه پدیده کاملاً جدیدی است و قانونمندی خود را دارد."

دوره انقلابی نیز بواقع یک کارزار واقعی است، مانور نیست و مانند جنگ قانونمندی خود را دارد. چطور در جنگ باید حریف را به مصاف طلبید، در دوره انقلابی نیز باید حریف را به مصاف طلبید. این دوره دوره ایست که رهبری کمونیستی باید در جلو صحنه و در قلب این کارزار باشد. این دوره دوره فرمان حرکت به سمت پادگانهاست. روز برویم بگیریم، روز نمیخواهیم و روز قبول نیست هاست. در این دوره، همانند دوره جنگ، باید آن تسمه نقاله ای را گرفت که ما را پیروز میکند و به قدرت میرساند، نه آن تسمه نقاله

ای که ما را تعریف میکند، یا اثباتا ما را بیان میکند.

۲- به میدان آوردن وسیع ترین توده مردم

هنر رهبری کمونیستی در دوره انقلابی این است که وسیعترین نیروی مردم را بسیج کند و به میدان بیاورد. این کار، رهبری کمونیستی را از رهبری اثباتی ای که ارشاد جامعه را زگهواره تا گور و وظیفه سیاسی خود میداند، جدا میکند. به میدان آوردن وسیع ترین توده مردم در این دوره با آلترناتیو اثباتی و با ترویج سوسیالیسم ممکن نیست. با رفتن روی شعارهای سلبی ممکن است. روی سلب رفتن حزب و رهبری کمونیستی در دوره انقلابی به معنی کمتر سوسیالیست بودن این رهبری و یا عدول او از سوسیالیسم نیست، به این معنی است که میخواهد وسیعترین توده های مردم، یعنی کسانی را که میدانند با سوسیالیسم به میدان نمی آیند را به میدان آورد. رهبری ای که نمیتواند سوسیالیست کند، میدان نمیتواند با سوسیالیسم همه مردم را پشت سر خود بسیج کند. چه جوری میتوان در سطح جامعه، نه یکی و دوتا را، کارمندا را، مهندسا، دکترا و بقالان را با سوسیالیسم، سوسیالیست کرد؟ اینها با سوسیالیسم نمی آیند. با سوسیالیسم پشت سر ما بسیج نمیشوند. با سوسیالیسم از ما فاصله میگیرند و از ما دور میشوند. کسی که منفعتش با سوسیالیسم اقتضا نمیکند را چه جوری میشود با سوسیالیسم سوسیالیست کرد؟ اما همین آدمها با شعار همه برای سرنوشتی جمهوری اسلامی و دیگر شعارهای سلبی ما، می آیند. و اگر رهبری انداختن جمهوری اسلامی را از ما قبول کنند. سوسیالیسم مان را هم به این خاطر از ما قبول خواهند کرد و به آلترناتیو اثباتی ما گردن میگذارند. نه تنها این بخش از آدمهای جامعه، به احتمال قوی بیشتر کارگران را با شعارهای اثباتی در مورد سوسیالیسم، نمی شود سوسیالیست کرد. رهبری کمونیستی با رفتن روی سلب در دوره انقلابی، شم خود را در تشخیص خصلت سلبی جنبش خود نشان میدهد. به کسی کلک نمیزند. از اهداف خود کوتاه نمی آید بلکه نشان میدهد که خصلت سلبی جنبش خودش را می شناسد. میدانند که این به او اجازه میدهد که وسیعترین توده مردم را حول خود با علم بر اینکه

میدانند که یک حزب و رهبری کمونیستی است، جمع کند. صلح و خاتمه جنگ، شعار بلشویکها در ۱۹۱۷، ربطی به سوسیالیسم نداشت. پس چگونه توانست وسیعترین توده معترض جامعه روسیه را پشت سر بلشویکها بسیج کند؟

رهبری کمونیستی ای که از این مهمترین وظیفه سیاسی خود خود را کنار میکشد، و بجای آن به ترویج سوسیالیسم می پردازد، نه این کار او و نه این نوع از رهبری او بدرد دوره انقلابی نمیخورد. منصور حکمت در (بحث خود، جنبش سلبی - جنبش اثباتی) یکی دو بار بدرست میگوید، این کار در این دوره سم است. به جامعه نگاه کنیم. در دوره انقلابی مردم هیچوقت شعارهای اثباتی نمی دهند. مرگ بر طالبان نه در کابل نه در تهران! حکومت زور نمیخواهیم، پلیس مزدور نمیخواهیم! حجاب نمیخواهیم. تبعیض جنسی موقوف. تبعیض موقوف، فقر موقوف، فقر نمیخواهیم! اینها همه شعارهای سلبی اند. حال اگر مردم مرگ بر جمهوری اسلامی میدهند و شعارهای سلبی میدهند رهبر کمونیستی بیاید و برود جلو مردم به ایستد و به ترویج سوسیالیسم بپردازد و بگوید چگونه با آن وضع مردم را بهبود می بخشند، یا مزد ها را تعیین میکنند، و به طرف مقابلش هم بگوید خوب این از ما، حالا شما بگوئید به بینیم چه جوری حکومت خواهید کرد؟ به قول منصور حکمت مردم به او همان جوابی را میدهند که به رهبر جبهه ملی دادند که قانون اساسی بلژیک را از او میخواند.

منصور حکمت در بحث سلبی - اثباتی روی هنر رهبری کمونیستی در این دوره که باید مدام حرکت سلبی را در میان مردم بیدار کند، بارها تاکید میکند. که این وجهه سیاسی از کار است که باید کوبیده شود. که با جهت گیری اثباتی در دوره ای که جامعه دارد جهت گیری سلبی را تجزیه میکند، رهبری کمونیستی فقط حزب و جنبشش را حاشیه ای خواهد کرد.

۳- دوره انقلابی، دوره سلب و انتخاب سلب است

برخلاف درک عمومی و کلاسیک از فعالیت کمونیستی در دوره انقلابی، یعنی دادن آلترناتیو اثباتی، دوره انقلابی، دوره اثباتی، دوره انقلابی، دوره کار آلترناتیو اثباتی نیست. دوره کار و شعارها و فراخوانهای سلبی است. حتی اگر حزب کمونیستی

ای نشریاتی دارد که روی آلترناتیو اثباتی می کوبند، باید بخش رهبری سلبی آن از رسانه های خود، رادیو یا تلویزیون، برود روی متد سلب و از آنجا رو به مردم آنان را با شعارهای سلبی بسیج کند و به میدان بیاورد. اشتباه محض است اگر رهبری کمونیستی در دوره انقلابی، انقلاب را با ارشاد و شعارهای اثباتی رهبری کند. منصور حکمت در همین مورد میگوید، اگر متدولوژی دوره آگاهگری و جنبش سازی دارد وارد دوره انقلابی میشود، باید همراه با آن متد و شیوه نگاه کردن خود را تغییر دهد و برود پای سلب. "معنی این گفته منصور حکمت این است که متد ارشاد و آگاهگری بدرد دوره انقلابی نمیخورد. که رهبری اثباتی نمیتواند جای رهبری سلبی را بگیرد؛ همانطور که مطهری نتوانست جای خمینی را در انقلاب ۵۷ بگیرد. در دوره انقلابی، کار اثباتی، آگاهگری و ارشاد کسی را حول حزب و رهبری کمونیستی بسیج نخواهد کرد.

با جلو آمدن و شکل گرفتن حرکت و جنبش سلبی، واضح است که بتدریج آلترناتیوها مطرح میشوند. این بحث در جامعه بالا میگیرد که حالا چه کسی جای جمهوری اسلامی را خواهد گرفت. چه کسی میاید حرکت سلبی مردم را که شکل گرفته و شروع شده است، رهبری میکند و میزند و میگیرد و نگاهمیدارد و از آنهم مهمتر اوضاع را فیصله میدهد؟ آن وقت واضح است که رهبری جنبش سلبی را تحویل کسی نمیدهند که گویا بیشتر از همه گفته است یا میگوید مرگ بر جمهوری اسلامی. مردم به یک آلترناتیو سیاسی اجتماعی نیاز دارند. مثل هر جای دیگر دنیا، در ایران و در آن شرایط معین نیز میروند و صحنه را نگاه میکنند. به آن آلترناتیوی روی خوش نشان میدهند که این اعتبار و انسجام و قدرت را در او به بینند که میتواند بیاید و بزند و بگیرد و نگاهدارد. بقول منصور حکمت، "مردم، انسان، بهترین مخلوقات طبیعت اند که میتوانند سر خودشان کلاه بگذارند. میگوید، انسان اگر خیال کند پدیده ای به نفعش است و جواب نیاز او را میدهد حتی برای آن خود را به آتش میاندازد."

مردم ممکن است از فرط استیصال به قوم پرستان و فاشیست ها پناه ببرند، داریم می بینیم که پناه می برند. اگر

جنگ، آری یا نه؟ مردم حتی نان را هم از قبل نفی جنگ ممکن میدیدند. بلشویکها این را تشخیص دادند. نماینده نه مردم به جنگ شدند. رفتند قدرت را گرفتند و به مردم گفتند میخواهید با هم جنگ را خاتمه دهیم و نان را هم تقسیم کنیم؟ مردم هم قبول کردند رفتند پشت بلشویکها و آلترناتیو حکومتی شان را نیز به این خاطر از آنان قبول کردند.

مثال منفی در اینمورد، سازمانهای چپ رادیکال در انقلاب ۵۷ است. منصور حکمت در این مورد مثال زنده ای از سازمان پیکار میاورد که فکر میکنم خاطر عده زیادی باشد که اینجا نشسته اند. میگفت، صفحه اول نشریه اش راجع به بچه های خودشان بود که از حزب الله کتک خورده بودند، صفحه دوم راجع به سود ویژه بود. صفحه سوم زن در کارخانه، صفحه چهارم خلقها. و داشت اثباتا جامعه را ارشاد می کرد. این در حالی بود که جمهوری اسلامی انقلاب را سرقت کرده بود و داشت خود را برای سرکوب خونین انقلاب آماده میکرد. منصور حکمت میگفت: "سازمان پیکار به جای اینکه همه اش روی دفاع از سکولاریسم و آزادی بیان بکوبد و به مردم بگوید که تن به حاکمیت جمهوری اسلامی ندهید و اینهم عواقبش. مشغله اش سود ویژه کارگران بود."

این هم لازم بود. اما مضاف اصلی نبرد در جامعه در آن دوره این نبود. هم اکنون جامعه را دارد آب می برد. نه تنها نقشه خاورمیانه را میخواستند عوض کنند که دولت آمریکا طرح نیم قرن ماندن در منطقه را تدارک می بیند. ممکن است فردا بلای عراق را سر جامعه ایران بیاورند. دل خوش کردن به کاری در حاشیه جامعه که جواب

مگیرند. کمونیسم جنبشی اجتماعی در همه ابعاد سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه است. جنبشی که اهداف طبقه کارگر را نمایندگی میکند. کمونیسمی که با این ابعاد طبقه کارگر را از نظر سیاسی در جامعه نمایندگی میکند طبعاً در همه جنبش های اجتماعی که همان اهداف حضور دارد. جنبش زنان، جوانان، اعتراضات دانشجویان، مبارزه برای رفع ستم ملی و کل اعتراضاتی که یک جامعه ششست میلیونی را در بر میگیرد. تلاش های این کمونیسم برای حاکم کردن سیاست ها و اهداف کمونیستی در همه این جنبش های اجتماعی از همین جا ناشی میشود. این اما دقیقاً نقطه تقابل این کمونیسم با چپ امروز در جامعه است. چپ اما طبقه کارگر را تنها با طرح شدن مطالبات کارگران نمایندگی شده میبیند. برای این چپ طرح رادیکال ترین و به این اعتبار کمونیستی ترین و کارگری ترین مطالبات در جنبش زنان ربط زیادی با جنبش طبقه کارگر ندارد. سازمان دادن اعتراضات زنان حول همین مطالبات هم طبعاً محلی از اعراب ندارد. برای این چپ طرح مطالبات انسانی کمونیستی و به این اعتبار کارگری در اعتراضات و دانشجویی و یا در جنبش جوانان، همه و همه کافی نیستند به دلیل

را از هر نوع آن انتخاب خواهند کرد. بهمین سادگی

۴- درک رهبری کمونیستی از وظایف سیاسی اش

درک رهبری کمونیستی از وظایف سیاسی اش، گرهی ترین و مهمترین استنتاج از متد منصور حکمت در بحث سلبی - اثباتی است. منصور حکمت در ارزیابی از فعالیت حزب کمونیست کارگری آن دوره در پلنوم چهارده هم، آخرین پلنومی که منصور حکمت در آن شرکت داشت، در همین مورد میگوید: "این، (یعنی درک حزب و رهبری کمونیستی از وظایف سیاسی اش)، جلوتر زدن از خود بحث سلبی - اثباتی است.

حزب و رهبری سیاسی کمونیستی باید جامعه را بشوراند. باید جامعه را تکان دهد. منظور با شعار دادن صرف و به زور هل دادن و "تعمیق" بحران سیاسی نیست. یا با حزب دارد کار خودش را میکند، نیست. حزب و رهبری کمونیستی بدون اینکه جامعه را بشوراند نمیتواند کاری از پیش ببرد. برای این کار رهبری کمونیستی باید پاسخگو و جوابگوی آن مصافهای اجتماعی - طبقاتی ای باشد که در جامعه در جریان است. این آن اهرمی است که حزب و رهبری کمونیستی را به وسط صحنه سیاسی جامعه در مقیاس وسیع پرتاب میکند. مثال بلشویکها در این مورد باز هم مثال گویایی است. بلشویکها در ۱۹۱۷ میگفتند صلح و میخواستند به جنگ خاتمه دهند. جبهه اصلی نبرد اجتماعی - طبقاتی جامعه روسیه در آن دوره نپذیرفتن جنگ و خاتمه دادن به جنگ بود. سرنوشت و آینده هر نیرو و گرایش سیاسی اجتماعی ای نیز به موضع سیاسی و پراتیک آن در قبال جنگ گره خورده بود.

و عقب مانده را نمایندگی میکند. به این در ادامه خواهیم پرداخت.

نقد این چپ به کمونیسم امروز اما از در دیگری وارد میشود. همانطور که قبلاً گفته شد میگویید که کمونیسم امروز در ایران و آنچه که علناً ابراز وجود میکند، به اندازه کافی "کارگری" نیست. برای جواب دادن به این انتقاد باید بدو دید که رابطه کمونیسم با مبارزات طبقه کارگر چیست؟ آیا اساساً میتواند تصویر تحرکی کمونیستی را مستقل از این که تا چه درجه با مبارزات کارگران "پیوند" خورده است" را کرد؟ تلاش کمونیستی در جنبش های اجتماعی مختلف یعنی چه و کل تحرک کمونیستی در کجا و به چه شکلی بعنوان بخشی از مبارزات سوسیالیستی طبقه کارگر میتواند معنی پیدا کند؟ آیا این کمونیسم باید "با طبقه کارگر پیوند" خورده باشد؟ جواب در نظر اول به این سوال مثبت است. اما منظور از این "پیوند" چیست؟ و تاکید بر "پیوند" با طبقه کارگر از طرف این چپ قرار است کمونیسم را به کجا ببرد؟

کمونیسم جنبش اجتماعی انسان برای ایجاد جامعه ای آزاد و برابر است. اهداف و سیاست های کمونیستی از موقیعت اجتماعی و اقتصادی طبقه کارگر نشات

خودشان را مجاب کنند که جز این راهی نیست و این پدیده ای را که نمیخواهند اینها میتوانند برطرف کنند، به اینها پناه می برند. اگر چپ نباشد مردم به ناچار راست را انتخاب خواهند کرد. کسی تصور نمیکند که در جامعه آمریکا و یا انگلستان مردم مثلاً تروتسکیست ها را به جای حزب دمکرات کلینتون و یا حزب لیبر بلر انتخاب کنند. میروند میان جمهوریخواه و دمکرات و یا لیبر و محافظه کار حساب خود را میکنند. پس در این دوره حزب و رهبری کمونیستی، باید نیروی قابل ملاحظه ای در صحنه سیاسی ایران باشد. باید نیروی نظامی قوی داشته باشد. باید در شهرها و محلات شهرها حضور داشته باشد. باید آن اعتبار و انسجام لازم را کسب کند که مردم بگویند که این حزب میاید و میزند و میگیرد و نگاهمیدارد و از آنهم مهمتر مخمصه را پایان میدهد. اکثریت مردم به نیروئی چشم میدوزند که نه تنها قدرت را بگیرد که به مخمصه نیز خاتمه دهد. این جاست که قدرت و اعتبار و انسجام رهبری سیاسی کمونیستی در جامعه، نیروی نظامی اش، رهبران سیاسی و حاضر در صحنه اش، در ابعاد مختلف، کالیبر سیاسی بالای رهبری کمونیستی اش، بویژه طبقه کارگر که قرار است تحت رهبری این حزب مصافهای بعدی را به پیش ببرد، باید این رهبری را در این دوره در کنار خود تجربه کرده باشد. وگرنه دنبالش نمی آید. به این آسانی ها نیست. اینها آن تضمینهایی است که مردم را پشت حزب و رهبری کمونیستی، پشت ما می کشاند و مردم به ما روی خوش نشان میدهند. با این حال و نهایتاً، بین چپ و راست در جامعه مردم ناچار از انتخاب خواهند شد. اگر ما نباشیم، راست

چندین دهد بعد از پیروزی و شکست انقلاب اکتبر بخصوص، چه کسی امروز میتواند از ناشناخته بودن کمونیسم در جنبش طبقه کارگر دفاع کند؟ سوسیالیسم امروز نه جنبشی بیرون از طبقه کارگر که باید ظاهراً آن را معرفی کرد، بلکه بخش لایتجزای جنبش کارگری است. کمونیسم امروز نه تنها پرچمداران خود را در جنبش کارگری دارد، بلکه بعنوان یک جنبش اجتماعی که کل انسان ها را مخاطب قرار میدهد، در همه جنبش ها نمایندگی میشود. دفاع "تئوریک" امروز چپ از "پیوند" اتفاقاً مشکلش با همین است. نمایندگی شدن سوسیالیسم و کمونیسم در سطح کل جنبش های اجتماعی و کل جامعه، نمایندگی شدن کمونیسم بعنوان یکی از مدعیان اصلی جنگ قدرت در جامعه. این مشکل اصلی چپ امروز ما است!

راه حلی که این چپ در مقابل کمونیسم میگذارد، خالی کردن میدان مبارزه در ابعاد کل جامعه برای بورژوازی است. این چپ در هیچ کجا نه مبارزه ای واقعی را سازمان داده است و نه توانسته است

بقیه کمونیسم، چپ

جامعه را تکه تکه میکند و عملاً امکان عکس العملی وسیع و اجتماعی را از او میگیرد.

سندیکالیسم همانطور که نشان دادیم جوابی درست به مشکلات امروز مبارزه طبقه کارگر نیست. سندیکالیسم برای این چپ بدو پرچمی برای نوع مبعی دخالته در سیاست امروز است. این چپ با دفاع از سندیکالیسم عملاً امکان دخالت طبقه کارگر در اوضاع سیاسی را از او میگیرد و عرصه مهم سیاست را برای احزاب بورژوازی خالی میکند. دفاع این چپ از "مبارزات اقتصادی طبقه کارگر" اسم رمز محروم کردن طبقه کارگر از کسب موقعیت برترش در سیاست روز است. تلاشی که عملاً راه را برای آلترناتیو های احزاب بورژوازی باز نگه میدارد و عملاً جامعه را از کمونیسمی که از نان شب بیشتر به آن محتاج است، محروم میکند. این چپ چه در "درون طبقه کارگر" و چه آنجا که رو به کمونیسم در ایران دارد خالی کردن دنیای سیاست را به کل جامعه ای که باید تحت سیاست های کمونیستی نمایندگی شود، تحمیل میکند و به این اعتبار تلاشی راست